

✓ پدرش به فدایش!

✓ آشنایی و نقد بازی های یارانه ای «مورتال کمبت»

✓ موج کره ای و بی حجابی در ایران

✓ مسابقات «بازی منج»

✓ مسیحیت در مدارس

✓ مکعب جادویی

✓ گوسفندِ ذهن

در راه حج و زیارت



همه در کلبه بنائیم



مقاومت اسلامی





بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

۳۸ سفر

ماهنامه علمی-اطلاع رسانی «سفیر امین»

ویژه مبلغان و مربیان دانش آموزی

شماره سی و هشتم

مهر ماه ۱۴۰۳

- صاحب امتیاز: مرکز پژوهش های تبلیغی
- مدیر مسئول: محمود مقدمی
- سردبیر: محمد زنگونی

- شورای سیاست گذاری: حجج اسلام حسین ملانوری، محمود مقدمی، سید محمد حسین تقوی، علیرضا زنگونی، همایون صدوقی، علیرضا رحیمی، محمود نوذری، حسین مردان پور، حسین معینی.
- هیئت تحریریه: حجج اسلام حسین ملانوری، محمود مقدمی، حسن غفاری فر، محمد اسماعیلی مبارکه، صمد نظری، محمد کهوند، محسن عموچی، رضا آخوی، محمد زنگونی.

یادآوری:

۱. مطالب «سفیر امین» ویژه مبلغان و مربیان دانش آموزی است.
۲. مسئولیت مقالات و نوشته ها بر عهده نویسندگان است.
۳. مقالات همه نویسندگان، به شرط برخورداری از موازین تبلیغی - پژوهشی، منتشر می شود.
۴. نقل مطالب با ذکر منبع مجاز است.
۵. با ارسال نظرات خود، ما را در رشد و بالندگی ماهنامه یاری نمایید.

• صفحه آرا و امور هنری: علی اسماعیلی

• قیمت نسخه دیجیتال: ۸۰۰۰ تومان

• نشانی دفتر: قم، خیابان شهید صدوقی (ع)، بیست متری فجر، خیابان دانش، مجتمع شهید صدوقی (ع)، فاز ۷، مرکز پژوهش های تبلیغی، دفتر ماهنامه «سفیر امین».

• صندوق پستی: ۳۷۱۳۱۶۶۴۷

• تلفن دفتر: ۰۲۵-۳۲۹۴۰۵۹۷

• شناسه فضای مجازی: @Msafiramin



فهرست

۶ سرمقاله «پدرش به فدایش!» (محمود مقدمی)

دانش افزایی

۱۰ جرعه جرعه تجربه «تجربه مبلغان موفق» (محمد زنگونی)

۱۷ آشنایی و نقد بازی‌های یارانه‌ای «مورتال کمیت» (سید محمد عجمی)

۲۹ موج کره‌ای و بی‌حجابی در ایران (محمد جواد نمیری)

۳۹ گوسفندِ ذهن (محمد حسین قدیری)

مهارت بخشی

۵۲ مسابقات «بازی منج» (نورالله امین جراحی)

۶۰ مسیحیت در مدارس (احمد عباسی)

ارائه محتوا

۶۸ مکعب جادویی (معصومه باقری ثالث)

۸۳ مناجات! (مرضیه مرادزاده)

با لمس هر عنوان در فهرست، به مقاله مورد نظر منتقل می‌شوید.





پیام امین

قدرت‌های استعماری پیوسته تلاش کرده‌اند با تحقیر باورها، اعتقادات و استعداد‌های ملت ایران، احساس خودباوری و داشتن هویتی مستقل را در او از بین ببرند و راه خود را برای ادامه تسلط بر منافع این ملت هموار کنند اما انقلاب اسلامی این سد را شکست و راه حرکت به سمت استقلال کشور و شکوفایی استعداد‌های ملت را گشود.

بیانات رهبر معظم انقلاب علیه السلام

در دیدار نمایندگان دانش‌آموزان عضو انجمن‌های اسلامی دانش‌آموزان؛

مورخ: ۱۳۸۱/۰۶/۲۶

امیر المؤمنین علی علیه السلام:

مَنْ لَمْ يَتَعَلَّمْ فِي الصَّغَرِ لَمْ يَتَقَدَّمْ فِي الْكِبَرِ؛
هر که در کودکی نیاموزد، در بزرگی پیشرفت نمی کند.

غرر الحکم و درر الکلم، ج ۱، ص ۵۱



بار درخت علم ندانم مگر عمل

دعوی مکن که برترم از دیگران به علم
چون کبر کردی از همه دونان فروتری



از من بگوی عالم تفسیرگوی را
گر در عمل نکوشی نادان مفسری



بار درخت علم ندانم مگر عمل
با علم اگر عمل نکنی شاخ بی‌بری



علم آدمیتست و جوانمردی و ادب
ورنی ددی، به صورت انسان مصوری



از صدیکی به جای نیاورده شرط علم
وز حب جاه در طلب علم دیگری



هر علم را که کار نبندی چه فایده
چشم از برای آن بود آخر که بنگری

سعدی

پدرش به فدایش!

محمود مقدم

نقل است که حضرت **فاطمه معصومه** علیها السلام در شش سالگی در نبود پدر به سؤالات مکتوب برخی شیعیان که از راه دور برای استفاده از محضر **امام کاظم** علیه السلام آمده بودند پاسخ داد و چون امام در مسیر بازگشت با کاروانیان برخورد کرد و ماجرای پاسخ‌های دختر شش ساله اش را شنید و خط زیبای او را دید فرمود:

بابا به قربانش برود؛ همه را درست گفته است.^۱

این روایت از چند جهت جالب توجه است؛ به خصوص برای ما مبلغان طرح امین که سروکارمان با **کودکان** یا **نوجوانان** است:

① حضرت در **شش سالگی** پاسخ‌ها را مکتوب فرمودند؛ یعنی در شش سالگی هم با **خواندن** و هم با **نوشتن** آشنا بودند؛

۱. بحار الأنوار، محمدباقر مجلسی، دار إحياء التراث العربی، بیروت - لبنان، ۱۴۰۳ ه.ق، ج ۶، ص ۲۱۶؛ کریمه اهل بیت علیها السلام، علی اکبر مهدی پور، سیمای دوست، ۱۳۷۳، ص ۱۷۰، به نقل از کشف الیقینی که به صورت مخطوط در کتابخانه شوشتری‌های نجف اشرف وجود دارد.

۲ قطعاً سؤالات مراجعان پرسش‌های عادی نبوده است؛ زیرا معمولاً در شهرهای خودشان نمایندگان از طرف امام بودند که پاسخ سؤالات معمول را بدهند؛

۳ حضرت معصومه علیها السلام در شش سالگی به این سؤالات پیچیده پاسخ داده‌اند؛

۴ هرچند در روایت مطلبی راجع به حضور یا عدم حضور امام رضا علیه السلام نیست، ولی علی القاعده باید در نبود پدر، امام رضا علیه السلام حاضر باشند (بنا بر برخی نقل‌ها امام کاظم علیه السلام در سفر حج بوده‌اند) و ظاهراً با بودن امام رضا علیه السلام، حضرت معصومه علیها السلام این جرئت و توان را داشته که به سؤالات پاسخ دهد؛

۵ عبارت «پدرش به فدایش» برای دختر از زبان پیامبر صلی الله علیه و آله و امام معصوم تنها یک واکنش احساسی و عاطفی در قبال دختر نیست؛ بلکه ترویج نوعی سبک و شیوه زندگی در روابط خانوادگی است که اولیای خدا در عصر جاهلی که دختر را مایه ننگ می‌دانستند،



به عمد بر آن تأکید می‌کردند تا روشی تازه توأم با **اکرام و احترام** را در برخورد با دختر تحقیرشده آن روزگار پایه‌گذاری کنند؛

۶ نکته جالب **اعتماد به نفس** حضرت معصومه علیها السلام در آن سن و اعتماد شیعیان به ایشان در آن زمان بوده است.

به نظر می‌رسد این ویژگی‌ها و ویژگی‌های فراوان دیگری که در زندگی این بانوی بزرگوار وجود دارد می‌تواند **گنج سرشاری** باشد برای الگوگیری و ارائه سرمشق زندگی برای خودمان و برای دانش‌آموزانی که قرار است تحت تربیت ما باشند.

چه خوب است از همین ابتدای سال تحصیلی که تقریباً مصادف با ایام سوگواری آن بانوی عظیم‌الشأن است، با **توصیف** درست و ماهرانه از این شفیعه روز جزا، خودمان را و دانش‌آموزانمان را در معرض شفاعت آن حضرت قرار دهیم. یادمان باشد و به دانش‌آموزان نیز یادآوری کنیم که ده‌ها سال قبل از تولد این بانوی باکرامت، **امام صادق علیه السلام** خبر تولد او را که قرار است شفیع همه شیعیان باشد، داده بود و فرموده بود: «وَتَدْخُلُ بِشَفَاعَتِهَا شِيعَتِي الْجَنَّةَ بِأَجْمَعِهِمْ»^۱ و هنوز امام کاظم علیه السلام ازدواج نکرده بود که به او گفته شد:

۱. امام صادق علیه السلام فرمود: «تُقَبَّلُ فِيهَا امْرَأَةٌ مِنْ وَلَدِي اسْمُهَا فَاطِمَةُ بِنْتُ مُوسَى وَتَدْخُلُ بِشَفَاعَتِهَا شِيعَتِي الْجَنَّةَ بِأَجْمَعِهِمْ؛ در شهر قم زنی از فرزندان من رحلت می‌کند که نام او فاطمه، دختر

قرار است در آینده دختری داشته باشی که منشأ آثار و برکات فراوانی خواهد بود و «حرم او در قم حرم اهل بیت علیهم السلام خواهد بود.»^۱

پس سزاوار است اولین مشق ما
برای کودکان و نوجوانان مشق
عشق به خاندان عصمت
و طهارت علیهم السلام، به ویژه این
عالمه غیرمعلمه، باشد.



موسی بن جعفر علیه السلام، است و تمام شیعیان من (که شایسته شفاعت باشند) با شفاعت این خانم

وارد بهشت می شوند» (بحار الأنوار، محمدباقر مجلسی، ج ۵۷، ص ۲۲۸).

۱. امام صادق علیه السلام فرمود: «إِنَّ لِلَّهِ حَرَمًا وَهُوَ مَكَّةَ وَإِنَّ لِلرَّسُولِ صلی الله علیه و آله حَرَمًا وَهُوَ الْمَدِينَةُ وَإِنَّ لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام حَرَمًا وَهُوَ الْكُوفَةُ وَإِنَّ لَنَا حَرَمًا وَهُوَ بَلَدَةُ قُمْ وَتُدْفَنُ فِيهَا امْرَأَةٌ مِنْ أَوْلَادِي تُسَمَّى فَاطِمَةً فَمَنْ زَارَهَا وَجَبَتْ لَهُ الْجَنَّةُ قَالَ الرَّاوي وَكَانَ هَذَا الْكَلَامَ مِنْهُ علیه السلام قَبْلَ أَنْ يُوَلَّدَ الْكَاطِمُ علیه السلام؛ خداوند حرمی دارد که مکه است و برای پیامبر صلی الله علیه و آله هم حرمی است و آن مدینه است و حرم امیرالمؤمنین علیه السلام کوفه است و حرم ما اهل بیت شهر قم است، و به زودی در قم زنی از فرزندان من به نام فاطمه دفن می شود که هر کسی مرقد او را زیارت کند، بهشت بروی واجب می شود. راوی گوید: امام صادق علیه السلام این سخن را قبل از تولد امام کاظم، پدر بزرگوار حضرت فاطمه معصومه علیه السلام، بیان کرد.»

جرعه تجربه

جرعه جرعه تجربه
تجربیات مبلّغان موفق

تأثیرگذاری طرح امین

محمد گروسی / قم، قنوات

طرح امین **عالی** است و خدا می داند من، با وجود برخی بدقولی های مسئولان، اصلاً نمی توانم از این طرح جدا شوم؛ باینکه خیلی جاها هم می توانم بروم که از لحاظ مالی خیلی بیشتر به بنده کمک می کند. هر طور شده، با چنگ و دندان این طرح را حفظ کنید؛ چون برای تأثیرگذاری اساسی حداقل **پنج سال** تبلیغ مستمر نیاز است تا نتیجه مطلوب به دست آید؛ یعنی کودک را از کلاس اول تا ششم باید همراهی کرد، و این فوق العاده است.

در مدرسهٔ ابتدایی بهترین راه **محبت و عاطفه** است.
اجرای **برنامه‌های شاد**، مثل اجرای نمایش، بسیار اثرگذار است.
البته تبلیغ و دوستی **چهره‌به‌چهره** جای خود دارد.

کوهی از نکته‌های ریز

محسن تبرایی / قم



- ✓ تعامل با دانش‌آموزان و معلمان و کارکنان مدرسه،
به خصوص با مدیر، براساس رفاقت و صمیمیت
و تغافل و گذشت باشد، نه برخورد قانونی؛
- ✓ در مدرسه در تمام اختلافات آب روی آتش باشیم؛
محور صلح و وحدت و رفاقت باشیم؛
- اختلافات را با برخورد پخته مدیریت کنیم و مخفی نگه
داریم؛
- ✓ رازدار مشکلات همه، به ویژه دانش‌آموزان، باشیم؛
- ✓ برای رسیدن به اهداف تربیتی از همه بهره ببریم و همه را
با خود همراه کنیم؛

برخی روزها جلوی درِ مدرسه بایستیم و به همه هنگام ورود خوشامد بگوییم و به بچه‌ها عطر و گلاب بزنیم (البته با توجه به حساسیت افراد و سازگاری نوع عطر با افراد)؛



✓ بین بچه‌ها اعتمادسازی کنیم؛
خود را خادم همه بدانیم و با تواضع رفتار کنیم؛

نام همهٔ افراد مدرسه را یاد بگیریم؛

حتماً زنگ‌های تفریح با همهٔ بچه‌ها ارتباط داشته باشیم؛

✓ از اول سال برنامه داشته باشیم و تشکیلاتی عمل کنیم؛

کارها را به بچه‌ها واگذار کنیم تا آن‌ها هم خود را در اجرای امور شریک بدانند و هم مسئولیت‌پذیری را تمرین کنند؛

✓ موقع نماز، در حیاط مدرسه خودمان به صورت زنده اذان بگوییم؛

سعی کنیم حضورمان در نماز جماعت و در مدرسه منظم باشد؛

نماز جماعت تعطیل نشود؛ زیرا نماد حضور مربی امین در مدرسه و پیشانی فعالیت‌های او نماز جماعت است؛

✓ خود را همراه معاون پرورشی بدانیم و رفاقت ویژه با ایشان داشته باشیم؛

✓ سخنرانی‌ها کوتاه باشد و در سخنرانی و مداحی از بچه‌ها کمک بگیریم؛

✓ احترام به استاد و کارکنان مدرسه را به بچه‌ها یاد بدهیم؛

✓ در مدرسه کارگروه و کمیته تشکیل دهیم و تمام برنامه‌های

فرهنگی تربیتی مدرسه و بخشنامه‌های پرورشی مدرسه را

دانش‌آموزان در قالب کارگروه‌ها و کمیته‌ها انجام دهند؛

در سه بخش تصمیم‌گیری و اطلاع‌رسانی و اجرا خودمان هم نظارت کنیم؛

سه کمیته فرهنگی تربیتی و رفاهی پشتیبانی و تربیت بدنی تشکیل دهیم؛

در کمیته فرهنگی تربیتی چهار کارگروه می‌تواند باشد:

① کارگروه آموزشی تحصیلی؛ ② کارگروه رسانه و فضای مجازی؛

③ کارگروه هیئت؛ ④ کارگروه مراسم‌ها و مناسبت‌های مذهبی.

برای همه کارگروه‌ها و کمیته‌ها شرح وظایف گفته شود و وظایف به

بچه‌ها تفهیم شود؛

برای کارگروه‌ها از بچه‌ها عضوگیری شود. در مرحله بعد، با رأی بچه‌ها،

برای هر کمیته و کارگروه مسئول انتخاب شود؛

✓ کلاس‌داری به صورت مشارکتی باشد و کلاس یک طرفه نباشد؛

با سؤال شروع شود و بچه‌ها در کلاس احساس مشارکت کنند؛



✓ حتماً سعی کنیم با بچه‌ها

فوتبال و والیبال و... بازی

کنیم و آن‌ها را به اردو ببریم؛

✓ تشکیل هیئت هفتگی

مدرسه خیلی مهم است؛

✓ در مسائل سیاسی سه کلمه بگوییم:

➡ توجیه مشکلات نظام و حکومت و مسئولان حماقت هست؛

➡ تخریب و تضعیف نظام خیانت است؛

➡ تکمیل عیب‌های نظام رسالت است.

➡ مدرسه را دوقطبی چپ و راست نکنیم؛ یعنی طوری رفتار نکنیم

که بچه‌ها فکر کنند ما فقط متعلق به مذهبی‌ها و انقلابی‌ها و

بسیجی‌ها هستیم؛

➡ با معترضان و منتقدان نظام و انقلاب هم رابطه داشته باشیم؛ و

بی‌جهت برای خودمان مخالف و دشمن نسازیم؛

✓ بچه‌ها را وارد مسائل کلان و مدیریتی مدرسه نکنیم و آن‌ها را به جان

مدیر و کارکنان نیندازیم؛

✓ حرمت‌ها را حفظ کنیم؛ طوری که مدیر احساس کند آمده‌ایم کمک‌کار باشیم و باری از دوشش برداریم.

جهت‌دهی به استعداد

میلاد جلال‌آبادی / قم

یکی از تجربیات بنده روشِ **دوستی و رفاقت** است که در پی آن به استعداد دانش‌آموز **جهت‌دهی مثبت** می‌شود. دانش‌آموزی بود که به تاتو و خال‌کوبی علاقه داشت و دست‌خط زیبایی هم داشت. بعد از رفاقت قرار شد در نوشتن برخی احادیث و نکات و امثال آن در کارهای فرهنگی به ما کمک کند.



تسبیح زیتون

عباس رحیمی مرکید / قم

بهترین تجربه‌ام این بود: مادری تسبیحی از هستهٔ زیتون برایم آورد و گفت: پول نداشتم هدیه‌ای برایتان بگیرم، این را درست

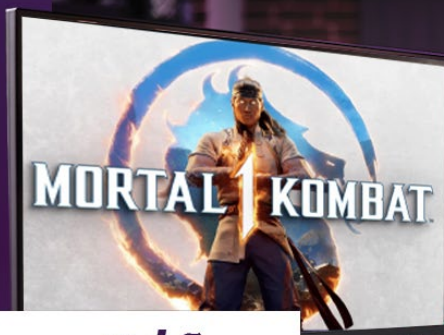


کردم؛ چون حرف‌هایتان روی پسر
تأثیرگذار بوده و نماز می‌خواند و روزه
می‌گیرد. به خدا قسم، این هدیه آن قدر
برایم شیرین بود که انگار دنیا را به من
داده بودند.

خوش اخلاقی برای رفع بد اخلاقی

حمزه گودرزنیاز / قم

مدرسه‌ای که وارد آن شدم مشکلات اخلاقی و جنسی بسیاری داشت؛
به طوری که مسائل جنسی به بازی عادی تبدیل شده بود. با رفاقت و
ایجاد اعتماد، به افراد نزدیک شدم و با حرف‌ها و کلمات قابل فهم برای
سن و سالشان قُبَح این نوع رفتار و تأثیرات سوئش را برایشان تبیین کردم.
در حال حاضر فراگیری آن ادبیات و مسائل از ۱۰۰ درصد به پایین‌تر از ۱۰
درصد رسیده است. رفاقت با دانش‌آموزان بهترین راهکار تبیین مفاهیم
دینی و رفع مشکلات اخلاقی این مدرسه بوده است.



آشنایی و نقد بازی‌های رایانه‌ای مورتال کمبت

موضوع اصلی: معرفی بازی‌های ویدیویی

موضوع فرعی: معرفی بازی مورتال کمبت

مفادطب: مبتغان و مربیان دانش‌آموزی

قالب: مقاله کوتاه

مدت زمان تقریبی مطالعه: ۵ دقیقه



سید محمد عجمی

مقدمه

بازی «مورتال کمبت»^۱ یکی از قدیمی‌ترین بازی‌های ویدیویی است که تاکنون ۱۲ نسخه متفاوت از آن عرضه گشته، فیلم و انیمشین‌های زیادی نیز درباره آن ساخته شده است. این «فرنچایز»^۲ در سبک خود، یکی از محبوب‌ترین‌ها است و سری سوم آن،^۳ برای کنسول سگا، در ایران بسیار محبوب بود. هدف این مقاله، بررسی آخرین نسخه بازی؛ یعنی «مورتال کمبت ۱»^۴ است.

۱. معنای لغوی مورتال کمبت «نبرد فانی‌ها» است.

۲. به بازی‌هایی که نسخه‌های متعددی دارند، فرنچایز گفته می‌شود.

3. Moratl kombat 3.

۴. با این‌که این بازی دوازدهمین نسخه است؛ اما با پسوند مورتال ۱ منتشر شده که شرکت تولیدکننده دلیل این تغییر را نقش‌های متفاوت شخصیت‌های بازی نسبت به سری قبلی عنوان کرده است.

➡ معرفی اجمالی بازی^۱



الف) مفهوم مورتال کمبت

مورتال کمبت مسابقه‌ای است که میان قهرمان‌های جهان‌های مختلف برگزار

شده، هر جهانی که بتواند **۱۰ بار** در این مسابقه پیروز شود، می‌تواند بر دیگر جهان‌ها حکم‌رانی کند. در دنیای مورتال کمبت، قلمروهای متفاوتی وجود دارد و در واقع سیارات متفاوتی هستند که توسط **پورتال‌هایی**^۲ از هم جدا شده‌اند. بدون شک **زمین**^۳ مهم‌ترین قلمرو محسوب می‌شود که در واقع دنیایی مشابه دنیای واقعی ما انسان‌هاست.

۱. مبلغین گرامی توجه داشته باشند که بیان این مطالب به معنای نقل دقیق همین مباحث برای دانش‌آموزان نیست؛ بلکه هدف، آشنایی اجمالی مبلغین با بازی‌های ویدیویی است. جهت آشنایی بیش‌تر با مباحث بازی و رسانه، به محصولات و دوره‌های تشکیلات مأذنه، در آدرس زیر مراجعه کنید: <https://mazane.org>.

۲. پورتال در لغت به معنی درگاه است و منظور از آن در بازی، دروازه‌هایی است که برای ورود به یک دنیا از آن استفاده می‌شود و اگر بازیکن بخواهد وارد دنیای دیگری شود، باید از این دروازه‌ها ورود کند.

3. Earthrealm.

«**ادِنیا**»^۱ یک دنیای افسانه‌ای به نوعی شاد است که از جادو و زیبایی ساخته شده و «**اوت وُردل**»^۲ یک دنیای وحشی است که در آن خشونت و هیولاها بیداد می‌کنند. «**نِدرِرِلِم**»^۳ جهنم است و «**سِیدو**»^۴ قلمروی نظم و در نهایت، **قلمروی آشوب**^۵ وجود دارد که در آن هرج و مرج یک شیوه زندگی است و این قلمروها عمدتاً توسط خدایان تحت نظارت هستند. در سری‌های اول بازی و نیز در فیلمی که در سال ۲۰۲۱ م تولید شد، داستان بازی از این قرار است که دنیای «**اوت وُردل**»^۵ تاکنون ۹ بار



مسابقه را برده است و اگر برای دهمین بار بر مورتال کمبت پیروز شود، می‌تواند قلمرو زمین را تسخیر کند؛

1. Ednia.
2. Outworld.
3. Seido.
4. Chaosrealm.

۵. این دنیا به عنوان دنیای بد و منفی مورتال کمبت شناخته می‌شود که اغلب نیروهای شیطانی بازی در این دنیا قرار دارند.

ب سبک بازی



سبک بازی مورتال،
مبارزه‌ای^۱ است. در این
سبک،^۲ بازیکن پس از

انتخاب شخصیت مورد نظر، وارد زمین‌های مشخص شده برای مبارزه می‌شود و به صورت **تن به تن** مبارزه می‌کند. هرکدام از شخصیت‌های بازی نیرو و تکنیک‌های متفاوت و منحصر به فرد^۳ و معمولاً با قدرتی یکسان دارند تا تعادل میان شخصیت‌های بازی حفظ شود. هر بازیکن که بهتر بتواند از نیروهای شخصی استفاده کند، پیروز میدان خواهد بود. در سری آخر بازی مورتال کار جدید و جالبی انجام شده که اضافه شدن «**کمئو**»^۴ به بازی است؛ یعنی علاوه بر شخصیت‌های اصلی بازی، شخصیت‌های دیگری نیز وجود دارند که بازیکن می‌تواند با انتخاب

1. Fighting.

۲. این سبک در واقع یکی از زیرسبک‌های سبک اکشن است.

۳. در اصطلاح بازی به هرکدام از این تکنیک‌ها **کُمبُو** (combo) گفته می‌شود.

۴. به حضور کوتاه یک بازیگر، بازیکن یا هر شخص شناخته شده دیگری در فیلم یا نمایش «**کمئو**» گفته می‌شود.

آن‌ها به صورت **دونفره** وارد بازی شود و پس از ورود به بازی، فقط کنترل شخصیت اصلی را برعهده گیرد و فقط در حد چند ضربه می‌تواند از شخصیت‌های کم‌تو کمک بگیرد.

این بازی را می‌توان به دو صورت **آفلاین** و **آنلاین** بازی کرد که حالت آفلاین آن، خود چند قسمت دارد:

① **داستانی:** اگر بازیکن این بخش را انتخاب کند، داستان بازی آغاز می‌شود و باید مبارزاتی انجام دهد. در حقیقت بخش داستانی بازی، همانند یک **فیلم سینمایی** است که برخی مبارزات رانیز در درون خود جا داده و نیز کیفیت و گرافیک نمایش بازی بسیار بالا و به واقعیت نزدیک است.

② **تاورز:** پس از انتخاب این قسمت، برج‌هایی که در هر طبقه



حریف‌های بازیکن منتظر او هستند، نمایش داده می‌شود و بازیکن باید تا فتح آخرین طبقهٔ برج، مسابقه را ادامه دهد؛

۱. «Towers» به معنای برج‌ها.

۳) اینویژن: این بخش که قسمت جدید بازی مورتال به حساب می آید و در سری های قبلی موجود نبوده، به صورت یک مینی گیم حساب می شود. در این قسمت از بازی، بازیکن با هشت سرزمین مواجه می شود که باید وارد هر کدام شده، مراحل آن را به پایان برساند. در هر سرزمین برای بازیکن لباس، سلاح، امتیاز و... در نظر گرفته شده که وی می تواند با اتمام هر سرزمین و انجام مبارزه های آن، این آیتم ها را کسب کند. در حالت آنلاین آن نیز بازیکن می تواند به صورت برخط با دیگر بازیکنانی که در سراسر جهان در حال بازی مورتال کمبت هستند، بازی کند.





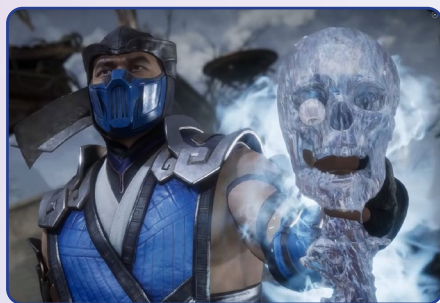
شرکت سازنده

تا پیش از سال ۲۰۰۹م،



تمام بازی‌های مورتال کمبت توسط شرکت «میدوی گیمز»^۱ ساخته شد؛ اما پس از آن این شرکت ورشکسته شد و شرکت «وانربرز»^۲ بیش‌تر

دارایی‌های این شرکت را تصاحب کرد و ساخت این بازی‌ها را ادامه داد. امروزه وانربرز یکی از بزرگ‌ترین شرکت‌های تولیدکننده محتوای رسانه‌ای در جهان است که مقر اصلی آن پربانک کالیفرنیا می‌باشد.



نقد بازی

خشونت

در دنیای بازی‌های ویدیویی، بازی مورتال کمبت یکی از

خشن‌ترین بازی‌ها به حساب می‌آید، خصوصاً نسخه مورتال کمبت ۱۱ که در سری جدید آن خشونت بازی کمی کاهش یافته؛ اما باز هم از

1. Midway games.

2. Warner bros.



خشونت زیادی برخوردار است؛ قطع شدن دست و پا، بریدن سر، خوردن استخوان‌ها، تکه تکه کردن

اعضای بدن، بیرون کشیدن روده و قلب افراد، خوردن سر افراد و... تنها گوشه‌ای از خشونت بی حد و حصر بازی مورتال کمبت است.

خشونت زیاد این بازی باعث شده تا از همان ابتدای عرضه (در سال ۱۹۹۲م) کشورهای مختلفی آن را ممنوع اعلام کنند. هم چنین آخرین نسخه این بازی در برخی از کشورها، مانند: ژاپن، کره جنوبی و برخی استان‌های چین، ممنوع اعلام شد.^۱ مطابق تحقیقی که از سوی جامعه‌شناسان آمریکا در مدت ۲۰ سال انجام گرفته، بازی‌های ویدیویی خشن، یکی از عوامل اصلی گرایش به خشونت، به ویژه میان نوجوانان پسر است. تکرار صحنه‌های خشونت‌آمیز که از سوی کاربر خلق می‌شود، خشونت را به یک امر کاملاً عادی، مثل غذا خوردن یا آب نوشیدن تبدیل می‌کند و در مرحله بعد، کودک را آماده می‌سازد تا تفکر تربیتی بازی‌های ویدیویی درباره خشونت را بپذیرد.^۲

۱. <https://www.esports.net/news/fighting-games/mortal-kombat-banned-countries>.

۲. من دیگر ما، محسن عباسی ولدی، انتشارات آیین فطرت، قم، چاپ دوم، ۱۳۹۶ش، ج ۷، ص ۹۵.



تاکنون در جهان قتل و جنایت‌های زیادی متأثر از بازی‌های ویدیویی رخ داده است. از جمله: ۱ در ۱۴ دسامبر ۲۰۱۲ م، یک جوان که در

مدرسه «سندی هوک» آمریکا درس می‌خواند، تحت تأثیر بازی معروف «کال آو دیوتی» اسلحه، مادرش را برداشت، ابتدا مادر خود را کشت، سپس به سمت مدرسه رفت و کشتاری بزرگ به راه انداخت. وی ۲۰ کودک و ۶ بزرگسال را کشت و با این آمار به تنها جوانی تبدیل شد که ۲۷ نفر را در یک روز به قتل رسانده است؛^۲

ب. صحنه‌های مستهجن

متأسفانه زنان نیمه برهنه و صحنه‌های مستهجن، فصل مشترک اغلب بازی‌های ویدیویی، از جمله بازی مورتال است. شخصیت‌های زن بازی یا نیمه برهنه‌اند یا حتی اگر پوشیده باشند نیز نوع پوشیدگی شان

۱. درج این خبر فقط به عنوان مثال است و خوانندگان محترم می‌توانند با جست‌وجویی ساده در اینترنت، به انبوه اخبار مشابه دسترسی پیدا کنند.

غریزه جنسی افراد را تحریک می‌کند. وقتی **کودک** و **نوجوان** (چه پسر و چه دختر)، مدام با این تصاویر روبه‌رو شود، لزوم پوشش برای او امری غیرقابل قبول و نیمه عریان بودن یک اصل می‌شود. بنابراین، این کودک اگر یک پسر باشد، برای همسر آینده خویش پوشش را مسئله لازمی نمی‌داند و اگر دختر باشد، به حجاب نگاه مقدسی نخواهد داشت.^۱

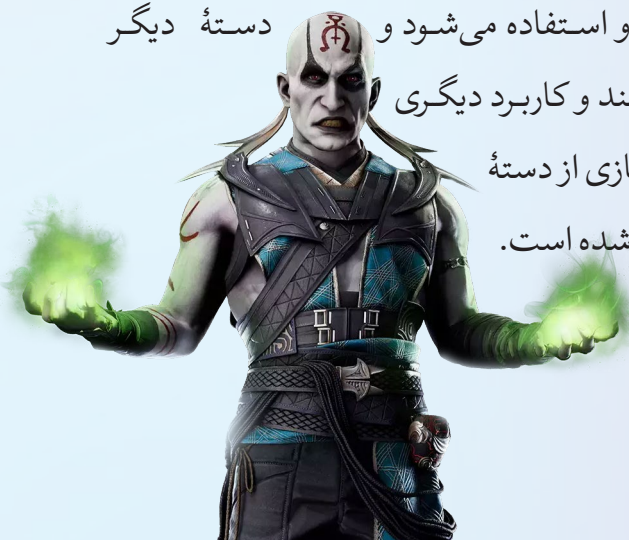
ترویج جادوگری

نکته مهم دیگر بازی، بحث جادو و جادوگری است. در میان شخصیت‌های بازی، برخی از اساس جادوگرند و آن‌هایی که جادوگر نیستند نیز تقریباً همگی از جادو استفاده می‌کنند. علایم و نشانه‌های **شیطان پرستی** و **جادوگری** نیز در برخی صحنه‌های بازی به چشم می‌خورد که به دو دسته تقسیم می‌شوند: یک دسته در واقعیت از آن‌ها برای سحر و جادو استفاده می‌شود و دسته دیگر

فقط علایم و نماد هستند و کاربرد دیگری

ندارند. متأسفانه در این بازی از دسته

اول علایم به وفور استفاده شده است.



۱. من دیگر ما، ج ۷، ص ۹۰.

دنیای موازی

دنیا یا جهان‌های موازی،^۱ یکی از مطالب پرتکرار رسانه‌های غربی است که فیلم،^۲ بازی^۳ و انیمیشن‌های^۴ زیادی تاکنون درباره آن ساخته شده. برای جهان‌های موازی تعاریف مختلفی ارائه شده؛ اما آنچه که بیش از بقیه در رسانه‌ها مطرح می‌شود این است که هریک از انسان‌ها در دنیای دیگری دارای یک همزاد هستند که زندگی مشابه یکدیگر دارند.^۵



1. Multiverse.

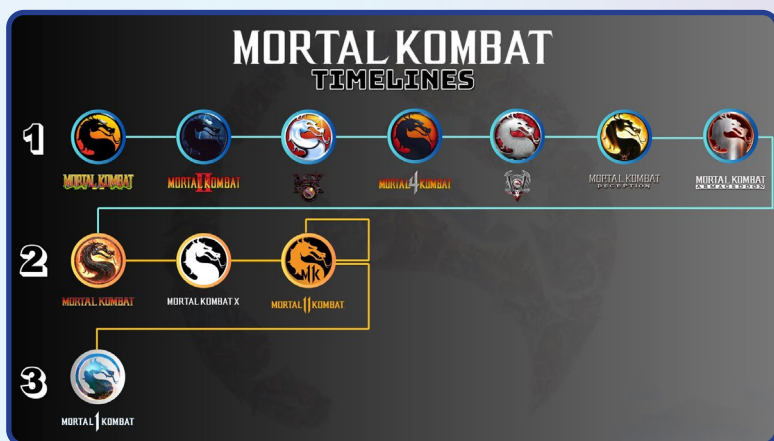
۲. فیلم‌های مرد عنکبوتی، راهی به خانه نیست، اینسپشن، دکتر استرنج، چند جهان دیوانگی و غیره.

۳. بازی‌های: World splitter و parallel و غیره.

۴. لیگ عدالت، فاجعه در دو زمین، به درون دنیای عنکبوتی و غیره.

۵. تعریف دیگر برای دنیای موازی این است که همزاد شما در دنیای دیگر دقیقاً برخلاف تصمیم شما عمل می‌کند. مثلاً اگر شما تصمیم گرفتید به بازار بروید، همزاد شما تصمیم می‌گیرد در خانه بماند.

به عنوان مثال، اگر شما در این دنیا شخصی را به قتل رسانده‌اید، همزاد شما در دیگر جهان نیز آن شخص را به قتل رسانده و اگر یکی از بستگان شما از دنیا رفته است، در دیگر دنیا نیز یکی از بستگان شما فوت می‌کند. در بازی مورتال کمبت نیز همین رویه تکرار می‌شود، به طوری که در انتهای بازی، دو نیروی **خیر** و **شر** به دنبال جمع‌آوری کمک در دنیای‌های موازی هستند تا هرکدام بر دیگری غلبه کنند. نکته قابل توجه این است که نظریه دنیا‌های موازی فقط در حد یک نظریه است و تاکنون به هیچ وجه اثبات علمی نشده.^۱



1. <https://www.pasokhgoo.ir/node/33461>.

موج کره‌ای و بی‌حجابی در ایران



موضوع اصلی: موج کره‌ای و کی‌پاپ

موضوع فرعی: حجاب در موج کره‌ای

مقاطب: میلان و مربیان دانش‌آموزی

قالب: مقاله کوتاه

مدت زمان تقریبی مطالعه: ۵ دقیقه

محمدجواد نصیری

اشاره

از سال ۱۳۸۵ش **موج کره‌ای**^۱ به صورت رسمی، با پخش سریال «**جواهری در قصر**» (حکایتی از زندگی دختری به نام «یانگوم»)، در ایران آغاز شد. یکی از عللی که صداوسیماي ایران به سمت پخش سریال‌های کره‌ای رفت، پوشش و حجاب مورد قبول بازیگران آن، نسبت به فیلم‌ها و سریال‌های غربی بود. در واقع، برای مقابله با پوشش نامتعارف فرهنگ غرب، فرهنگ شرق ترویج شد.

۱. موج کره‌ای (هالیو) نوواژه‌ای است که به گسترش جهانی فرهنگ کره جنوبی از دهه ۱۹۹۰م به این سو اشاره دارد. این موج در مراحل آغازین با گسترش سریال‌های درام (کی درام) و موسیقی پاپ کره‌ای (کی پاپ) شروع به گسترش کرد.

مشهورترین لباسی که بازیگران
فیلم‌های سنتی و قدیمی
کره‌ای می‌پوشند «**هنباک**» یا
«**هانبوک**»^۱ است که آن را لباس
ملی کره می‌نامند.



در توضیح آن گفته شده است:

«هانبوک دارای ریشه‌های عشایری در شمال آسیا بوده،
ساختارش شامل ژاکت، شلوار و دامن بوده و در زمان پادشاهی
گوگوریو (۳۶ قبل از میلاد) بنیان‌گذاری شده است.
رنگ‌های این لباس، نشانگر موقعیت‌های اجتماعی و وضعیت
تأهل نیز هست. طبقات بالای جامعه کره‌ای از گستره
متنوعی از رنگ‌ها بهره می‌بردند. در نقطه مقابل روستایی‌ها
قرار داشتند که تنها از رنگ سفید استفاده می‌کردند».^۲

۱. Hanbok، لباس سنتی کره‌ای‌ها است. مردم کره تا یک قرن پیش این لباس را هر روز بر تن می‌کردند. امروز نیز هنباک هم‌چنان به عنوان یک نماد مهم کره باقی مانده و در موقعیت‌های خاص و تعطیلات مورد استفاده قرار می‌گیرد.

۲. سایت لست سکند، تیترا خبر: با رمز و رازهای لباس یانگوم آشنا شوید، مورخ: ۱۳۹۶/۱۱/۸.

یکی از اشکالات به هانبوک، توجه و نشان دادن تفاوت طبقات اجتماعی، به عنوان یک ارزش است. البته هانبوک در فرهنگ کره ماندگار نشد و لباس های وارداتی مانند پیراهن ها و کت و شلوارهای غربی در اوایل قرن نوزدهم، رقیب و در نهایت جایگزین هانبوک شدند. مخاطبی که به فرهنگ و موج کره ای علاقه مند شد، در بستر فضای مجازی نیز به دنبال این موج رفته است.

در حال حاضر رفتار، منش، توصیه ها و پوشش های ناهنجار و مُهیب جنسی خوانندگان یا آیدل های 'کره ای، الگوری مخاطب ایرانی شده است. مشاهده می شود که اعضای گروه موسیقی کره ای پسرانه بی تی اس و برخی دیگر از گروه های پسر دیگر، گاهی لباس های کاملاً دخترانه می پوشند؛ نقش و تصویر ذهنی طرفداران افراطی یافن ها،^۲ از این خوانندگان پسر است؛



۱. Idol: آیدل در زبان انگلیسی

به معنی الگو یا بُت است. آیدلِ پاپ کره ای یا آیدل کی پاپ اصطلاحی است که برای معرفی یک خواننده مشهور در کره جنوبی به کار می رود.

۲. Fan: طرفداران افراطی.



ولی لباس، رفتار، آرایش و... دخترانه انجام می دهند. بنابراین، ذهن فن ها و طرفداران به مباحث علاقه به هم جنس و ناهم جنس درگیر می شود.

❖ دلایل شروع با هانوبک

یکی از محورهای اصلی سبک زندگی اسلامی-ایرانی، موضوع **حجاب** و **پوشش** است که نمادی از یک جهان بینی الهی بوده، بیانگر این واقعیت است که توجه به جاذبه های جنسی و ظواهر دنیایی حرام، باعث **انحراف** از معنویت و فطرت الهی می شود. متأسفانه بخش بزرگی از پوشاک قشر مذهبی (به عنوان مثال، چادر)، از کشور **کره جنوبی** وارد ایران می شود. سود بالایی تولید و صادرات چادر برای کشور کره، باعث شده است تا طراحان مُد و لباس در این کشور، به فکر تصاحب بازارهای پوشاک اسلامی باشند و همزمان با رشد صنعتی خود، یک پیوست فرهنگی توسعه ای را به نام «**موج کره ای**» رشد دهند و با ساخت انواع موسیقی، فیلم، مُد لباس و... سعی کنند فرهنگ و هویت کره ای را در جهان به نمایش بگذارند.



کره جنوبی توانسته از طریق این موج، بازار فروشی برای محصولات و خدمات خود ایجاد کند. در حال حاضر، طرفداران موج کره‌ای محصولات

را که خوانندگان و بازیگران این موج معرفی و تبلیغ می‌کنند، می‌خرند که برای این کشور **بازار بزرگی** ایجاد کرده‌اند. کره در جشنواره «**سلام سئول**» با ارائه لباس‌های کره‌ای با حجاب، مقدمه‌ای برای یک هنجارشکنی در موضوع بی‌حجابی ایجاد کرده است. به گزارش روزنامه جام جم:

بخش اصلی فستیوال سلام سئول اسلامی «هانوک با حجاب» بوده است. لباس‌های کره‌ای با حجاب را طراحان لباس گروه‌های مشهور موسیقی پاپ کره، مانند گروه‌های بلک‌پینک و بی‌تی‌اس^۱ طراحی کرده‌اند که نشانگر آن است که یک تفکر پشت صنعت مد و لباس و صنعت موسیقی پاپ کره وجود دارد.^۲

۱. دو گروه مشهور در کی پاپ (موسیقی پاپ کره) که لباس‌های به شدت تهییج‌کننده جنسی دارند و در ایران این دو گروه بیش‌ترین طرفدار را دارند.

۲. روزنامه جام جم، ش ۶۵۷، ص ۱.

در حال حاضر طرفداران موج کره‌ای، به آن به عنوان مرجعی برای تبعیت نگاه می‌کنند. هم‌چنین، برای عادی‌سازی انحرافی به نام **تراجنسیتی**^۱، لباس‌های بدون جنسیت (بدون تقسیم بندی‌های زنانه و مردانه) طراحی شده است. طراحان لباس‌های مُد **بدون جنسیت**، برای لباس‌های زنانه و مردانه هیچ تفاوتی قائل نمی‌شوند. برخی طراحان و ستارگان موسیقی و سینمای کره جنوبی نیز در این جریان فعال هستند.

رهبر معظم انقلاب ع.ع.ه در مورد پیوست فرهنگی می‌فرمایند:

مسائل اقتصادی و مسائل گوناگون مهم، پیوست فرهنگی داشته باشد؛ معنای آن این است که یک حرکت اساسی که در زمینه اقتصاد، در زمینه سیاست، در زمینه سازندگی، در زمینه فناوری، تولید و پیشرفت علم می‌خواهیم انجام بدهیم، ملتفت لوازم فرهنگی آن باشیم.^۲

۱. ترانجِنسی یا ترنسکشوال (به انگلیسی: Transsexual) افرادی هستند که هویت جنسیتی آن‌ها با جنسیت انتسابی هنگام تولدشان ناسازگار است و میل به انجام تغییرات دائمی در بدن برای رسیدن به صفات جنسی مورد انتظار خود با استفاده از کمک پزشکی مانند هورمون درمانی یا جراحی تطبیق جنسیت را دارند.

۲. بیانات رهبر معظم انقلاب ع.ع.ه در دیدار اعضای شورای عالی انقلاب فرهنگی، مورخ: ۱۳۹۲/۰۹/۱۹.

به آدرس: <https://khl.ink/f/24721>

یکی از عوامل عدم رشد فرهنگ ایرانی، نبود پیوست فرهنگی برنامه‌ها می‌باشد. پیوست فرهنگی فعالیت‌های کشور کره، موج‌گره‌ای است.

❖ تأثیر لباس‌های کره‌ای

استفاده از الگوی پوشش و لباس‌های کره‌ای، شبهه تشبیه به کفار را به همراه دارد و ناخودآگاه تبعیت از آنان را در پی خواهد داشت که در آیات و روایات فراوانی از آن نهی شده است، از جمله در قرآن کریم می‌خوانیم: «وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ وَاحْذَرْهُمْ أَنْ يَفْتَنُوكَ عَنْ بَعْضِ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ الْيَكُ»^۱ «و از هوس‌های آنان پیروی مکن و از آن‌ها برحذر باش، مبادا تو را از بعضی احکامی که خدا بر تو نازل کرده است، منحرف سازند».

«وَلَوْ اتَّبَعَ الْحَقُّ أَهْوَاءَهُمْ لَفَسَدَتِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضُ وَ مَنْ فِيهِنَّ بَلِ اتَيْنَاهُمْ بِذِكْرِهِمْ فَهُمْ عَنْ ذِكْرِهِمْ مُعْرِضُونَ»^۲ «اگر حق تابع هوای نفس آنان شود، همانا آسمان‌ها و زمین و هرچه در آن‌هاست، فاسد خواهد شد؛ ولی قرآنی به آن‌ها دادیم که مایه یادآوری آن‌هاست؛ اما آنان از (آنچه مایه) یادآوری‌شان است، روی برمی‌گردانند».

۱. مائده/۴۹.

۲. مؤمنون/۷۱.

میرزای نوری رحمته الله علیه در «مستدرک الوسائل» از قطب رواندی رحمته الله علیه در «لبّ الباب» نقل کرده است:

خداوند به پیامبری وحی کرد که به قومت بگو: از نوع غذا و خوردنی های دشمنان من نخورید و از نوع نوشیدنی های دشمنان من نیاشامید و بر مرکب های دشمنان من سوار نشوید و از نوع پوشاک دشمنان من نپوشید و در منازل دشمنان من سکونت نکنید، در غیر این صورت بسان آنان، از زمره دشمنان من محسوب می شوید.^۱



این نهی ها دلالت بر این دارند که شارع مقدس در شبیه کردن خود به مخالفان هشدار داده تا زندگی مؤمنانه و مسیر الهی اهل ایمان

آسیب نبیند. بدین جهت فقهای عظام در فتاوای خود مستقیم به چنین امری اشاره کرده اند.

۱. مستدرک الوسائل، میرزای نوری، قم، موسسه آل البيت عليه السلام، احیاء التراث، ج ۳، ص ۲۴۸، باب ۱۰، احکام الملابس.

نتیجه‌گیری

یکی از اهداف نظام استکبار، تضعیف قدرت انقلاب اسلامی ایران است که قدرت اصلی آن، داشتن معنویت و الزام به دستورات خداوند است و با همین قدرت معنوی جلوی زورگویی‌ها و ظلم‌های مستکبرانی مثل آمریکا، اسرائیل و... ایستاده است و قدرت نظامی وسیع و پیشرفته آنان را ناکارآمد کرده است. از این رو، آنان برای تضعیف این قدرت انقلاب اسلامی، می‌کوشند لذت طلبی و شهوترانی، جای معنویت الهی را بگیرد.



مهم‌ترین نهاد حافظ این قدرت معنوی در انقلاب اسلامی، نهاد خانواده است. جبهه استکبار با ابزارهایی مانند ورود فرهنگ کشور کره جنوبی، سعی در نابودی خانواده‌های ایرانی دارد و مجریان این جنگ نرم، صاحبان شرکت‌های موج‌کره‌ای (چابول‌ها) هستند که پاداش آنان نیز منافع مالی و... است.

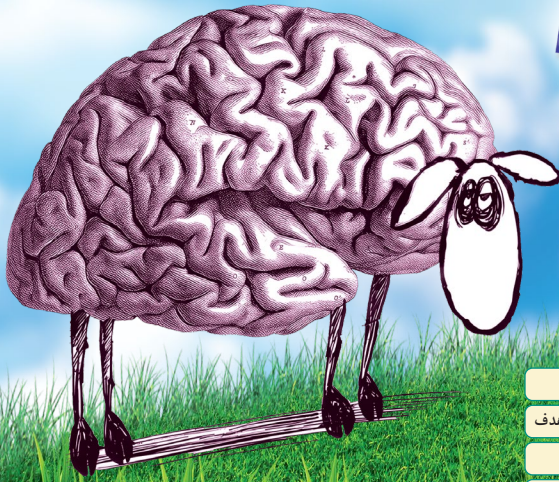
حداقل کاری که کنش گران فرهنگی و تبلیغی می توانند انجام دهند این است که نسبت به این موضوع آگاهی یافته، در مورد آن **روشن گری** و **اطلاع رسانی** کنند. در حال حاضر کم و بیش بعضی طرفداران افراطی گروه های موسیقی کره ای، پوشش های نامتعارف را در جمع های خصوصی و **فضای مجازی** استفاده و تبلیغ می کنند که الگوگیری رفتاری و پوشش مخاطبی که ذائقه و شخصیت او با این موج کره ای آمیخته شده، با **نصیحت** و **دستور**

عوض نمی شود؛ بلکه با آگاهی بخشی و معرفی اشکالات رفتاری و پوشش معرفی شده توسط این آیدول ها یا خوانندگان مشهور کره ای، می شود بخشی از آسیب ها را کنترل کرد؛ اما باید توجه داشت، **تغییر ذائقه مخاطب** امری زمان بر و گاهی نسلی است.



گوسفند

ذهن



محمدحسین قدیری

موضوع اصلی: اهمیت امید و هدف در زندگی

موضوع فرعی: توصیه اسلام و علم روانشناسی به داشتن هدف

مقاطب: میلان و مربیان دانش آموزی

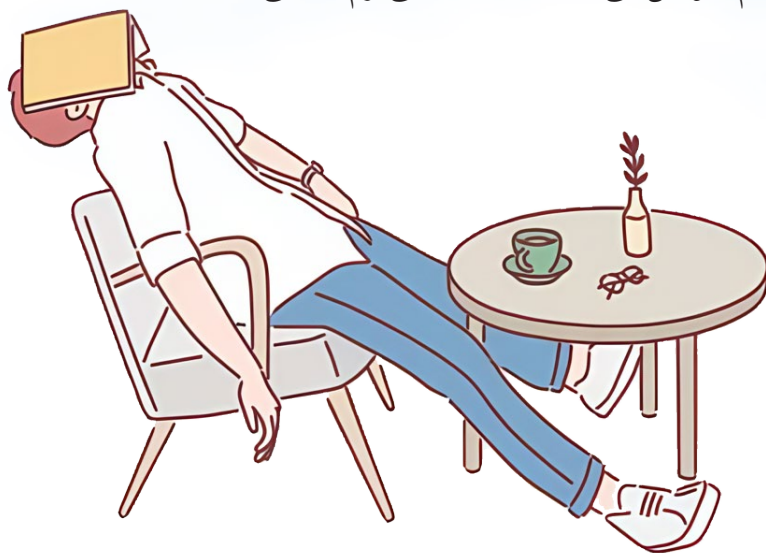
قالب: داستان

مدت زمان تقریبی مطالعه: ۸ دقیقه

تابستون شده بود و درس و مدرسه تعطیل. اولش خیلی خوشحال بودم که دیگه از درس و بحث خبری نیست. چند روزی که گذشت، مانند کلاف سردرگم شدم؛ یه سره از این اتاق به اون اتاق، بی هدف قدم می‌زدم و گاهی هم سر یخچال می‌رفتم، به غذا یا میوه‌ای ناخنک می‌زدم. گرسنه نبودم؛ ولی این کار کمی از موج بی‌قراری منو آرام می‌کرد. حس می‌کردم ذهن سرگردان و خسته‌ام با خوردن تسکین پیدا می‌کنه. اتاق پر پوست تخمه بود؛ تخمه‌هایی که از صدای شکسته شدن شون برای فرار از گردباد خیال‌های واهی و گرداب تنهایی، کمک می‌گرفتم؛

اما این کارها نمی‌تونستن کمکی به حال زارم کنن. روز به روز حالم بدتر می‌شد. دیگه حوصله هیچ کس، حتی خودم رو نداشتم؛ به نظافت سر و لباسم نمی‌رسیدم؛ زودرنج شده بودم و هر حرفی که از پدر و مادرم می‌شنیدم، به خودم می‌گرفتم و زودی بهم برمی‌خورد.

روزهای گرم تابستان با اوضاع داغ من بهم تنیده شده بودن و حالم رو ملتهب‌تر کرده بودن تا این‌که یه روز خبر رسید پدر بزرگم در بیمارستان بستری شده. بله، او از نردبان افتاده و پایش شکسته بود. برای ملاقاتش به بیمارستان رفتیم. دو روز بعد، ایشون رو به خونه آوردیم. مادرم دو هفته مثل پروانه دورش می‌گشت. اگرچه این چند روز با آمدن پدر بزرگ کمی وقتم پر شده بود؛ ولی باز مرداب **بیکاری و اوقات فراغت بی هدف**، من رو هر لحظه بیش‌تر به کام خودش می‌کشید. اصلاً زندگی برام طعمی نداشت.



روزی پدر بزرگ که از حال و روزم بی خبر نبود، صدام کرد و گفت: امین! میای با من به **علی آباد** بریم؟ از بس خونه برام زندان یکنواخت و تاریک بود و به دنبال آزادی می گشتم، با این که تو روستا دوستی نداشتم، بدون تأمل گفتم: کی بریم؟ پدر بزرگ که از تصمیم آنی من تعجب کرده بود، به شوخی گفت: بالاخره از این ستون به اون ستون فرجه. یه حرکتی بکن، شاید گشایشی در کارت شد و گره بسته حوصله ات باز شد.

مادر که داشت صحبتای من و پدر بزرگ رو می شنید و از بهانه گیری های من به ستوه اومده بود، جلو اومد و گفت: آره مادر! یه محیطی عوض کن، شاید تو... هنوز حرف مامانم تموم نشده بود که پدر بزرگ نگاهی به من و مامانم کرد و با خنده گفت: معلومه دیگه! یه جورى شما دست به یکی کردید و می خواهید من رو کله کنید، مثل این که حسابی بیماری من شما رو هم خسته کرده!



من که تو دنیای خودم بودم و فکر نمی کردم داره شوخی می کنه، شروع کردم به عذرخواهی. پدر بزرگ دستم رو با دستان زیر و زحمت کشش گرفت، با مهربانی منو به طرف خودش کشید، پیشانیم رو بوسید و گفت: شوخی کردم. بعد در حالی که خنده بر لباش بود، گفت: می دونم، آگه شما مهمان نواز و مهربون نبودید، محال بود این همه خونتون بمونم. آقا امین! تو هم بهتره از ننه و بابا اجازه بگیری و چند روزی بیای پیشم. درسته که پام توی گچه و زمین گیر شدم؛ اما نمی دارم حوصله ات سر بره. کاری می کنم بهت خوش بگذره و بایه خورجین **خاطره خوش** و **تجربه مفید**، برگردی.

با موافقت پدر و مادرم راهی روستا شدیم. علی آباد برخلاف شهرمون، آب خیلی گوارا و هوای دل پذیری داشت. فصل میوه های تابستانی بود. هر روز با تشویق پدر بزرگ، یه سبد از میوه های باغش رو می چیدم، بعد کنار حوض، روی تخت می نشستیم و فواره حوض



رو باز می‌کردیم و با شنیدن صدای دل‌نشین ریزش آب، اول یه چایی می‌زدیم و بعد هم میوه می‌خوردیم.

یه روز روی تخت نشسته بودیم و با هم هندونه می‌خوردیم که متوجه شدم گوسفندی داره آشغال و زباله می‌خوره. با تعجب پرسیدم: مگه گوسفندا آشغال می‌خورن؟! پدر بزرگ کمی از پوست هندونه‌ها رو خُرد کرد و توی بشقابی ریخت و به من گفت: دستت درد نکنه، شرمنده که بهت زحمت می‌دم. پاشو اینا رو بذار پیش اون زبون بسته.

گوسفند با حرص و ولع پوست‌ها رو می‌خورد. پدر بزرگ با صدای بلند گفت: غذای اون زبون بسته آشغال و پلاستیک نیست؛ اما حیوونکی از شدت گشنگی اینا رو می‌خوره. دستام رو تو حوض آب شستم. خواستم بشینم که پدر بزرگ با اشاره بهم فهموند می‌خواد کمکش کنم تا بهتر بتونه لب تخت بشینه و به پشتی لم بده.

وقتی لم داد، با عصاش علف‌های هرز تو باغچه کنارمون رو به من نشون داد و گفت: چند روزه نتونستم کار کنم، گوسفندا و مرغا آشغال می‌خورن و علف‌های هرز همه جای باغچه رو گرفتن و راه نفس ریحان‌ها و تره‌ها رو بستن.

از ناراحتی، چین و چروکای پیشونیش بیش تر خودنمایی می‌کردن. من که نمی‌خواستم پدر بزرگمو در این حالت ببینم، گفتم: من بلد نیستم چه کار کنم؛ ولی بهم بگید! تو رو خدا تعارف نکنین! من تا پای شما خوب بشه، کمکتون می‌کنم. پدر بزرگ با همون حالت گرفته به من نگاهی کرد و زورکی لبخندی زد و گفت: راستش باباجون! اوضاع و شرایط خونه به هم ریخته؛ اما من بیش تر از این که نگران ریحان‌ها و باغ و این زیون بسته‌ها باشم، نگران روحیه‌ توام. خونه‌تون که بودم، دیدم چطوری از بیکاری داشتنی پژمرده می‌شدی. خیلی خوبه که من نوه‌ گلی مثل تو دارم؛ ولی نمی‌ذارم برگ‌های امیدت پلاسیده و شاخه‌های روانت خشکیده بشن.

آره باباجون! از قدیم می‌گفتن «**کار، جوهر مرده**» بی حرکتی و بی کاری، منبع بیماری و پژمردگیه. کار سرمایه‌ زندگیه. راحت طلبی اولش لذت بخشه؛ ولی کارمون باید مثل شاهنامه باشه که عاقبتش خوش باشه.



درسته که کار بدنی ما رو خسته می‌کنه و به زحمت میندازه؛ ولی خواب شیرینی به ما هدیه میده و طعم خوردنی‌ها رو در کام ما لذت بخش می‌کنه و روح و روان مون سالم می‌مونه.

می‌گن یه روز پیامبر ﷺ با چند تا از یاران‌شون از جایی می‌گذشتند، جوونی رو دیدند که بی‌کار نشسته. از کنارش گذشتند و تحویلش نگرفتند. موقع برگشتن از کنار همون جوون عبور کردند؛ اما این بار با گرمی باهاش برخورد کردند. از حضرت پرسیدند: چی شد؟ چند لحظه قبل باهاش سرد برخورد کردید؛ ولی الان این‌گونه؟! حضرت فرمودند: چون اون موقع بی‌کار بود؛ ولی الان داشت با چوب کوچکی زمین رو می‌خراشید.

امین جان! وقتی ما **بی‌هدف** زندگی کنیم، ذهن مون نمی‌تونه آزاد و خالی باشه؛ چون ذهن ما خوراک می‌خواد. ما باید با درس خوندن، فکر، کار سازنده، مشاوره و استفاده از تجربه دیگرن، با روابط خوبمون با اطرافیان، به ذهن مون **خوراک** خوب بدیم؛ وگرنه گوسنفتند ذهن مون، افکار مزاحم و خیالات آشغالی رو به جای علوفه



مفید می خوره و باغ دلمون رو علف های هرزه پر می کنه. همین حوض رو بین! چند روزی که خونه شما بودم، دیواره هاش پر از جلبک شده و آبش بوی گند می ده؛ چون راکد بوده و جریان نداشته. درخت وجود من و تو هم باید حرکت و هدف داشته باشه که تازه و شاداب بمونه؛ وگرنه خیلی زود افسرده می شه. اگه این چند روز کنارم نبودی، من هم مثل تو راکد و بی حوصله می شدم. باید حرکت کرد، برنامه و هدف داشت. زندگی های شهری امروزی، خیلی راحتی و آسایش به ما میده؛ ولی برنامه و فعالیت نداشته باشیم، مثل بنزین، آرامش مون می پره. اوقات فراغت و تفریح برای نشاط بیش تر و تجدید قواست، نه برای عاطل و

باطل بودن. خواب و استراحت و فراغت برای

ما باید مثل توقف ماشین در تعویض روغنی و

پمپ بنزین باشه تا انرژی کسب کنیم و

به حرکتمون ادامه بدیم؛ وگرنه بی کاری

و استراحت که از حد بگذره، ما هم

مثل این تراکتورم که مدت زیادیه روشن

نشده، باطری خالی می کنیم.



امین جون! خسته‌ات نکنم و سرتو درد نیارم. این زبون بسته بهونه خوبی شد حرفی رو که از خونه تون تو دلم داشتم و لحظه شماری می کردم اون رو یه جویری بهت بگم، الان بهت بنم. این حرفام رو آویزه گوشیت کن. می خوام وقتی مُردم، گاهی بیای سر قبرم و به جاش یه خدا بیامری برام بگی. الان پدر بزرگ چند سالی هست که کنار مادر بزرگم در قبرستان علی آباد آرام گرفته است؛ ولی اگر راهنمایی های ایشون نبود، امروز من یک نویسنده نبودم. گفته های ایشون نقشه یه **گنج معنوی** بود که برام به ارث گذاشت.

📌 کلینیک شادکامی

❶ حکما فرموده اند: «**النفس ان لم تشغله شغلک**؛ اگر ذهنت را مشغول افکار و اعمال سازنده نکنی، او تو را گرفتار افکار منفی، خیالات واهی و اعمال مضر می کند». فردی که هدف روشنی ندارد، ذهنش درگیر افکار پریشان و مزاحم می شود. چنین فردی مانند کسی است که امواج، قایقش را جهت می دهند، نه موتور و پاروهایش؛

۲۰) افرادی که طبق جهان بینی

توحیدی در زندگی هدف دارند، از سلامت ذهنی و جسمی بیش تری برخوردارند. انس با افراد معنوی و هدفمند، به زندگی ما انگیزه، شور و معنا می دهد؛^۱

۲۱) جهان بینی توحیدی، آزادراهی است که با تابلوهای راهنمایی

عقل و شرع ما را به مقصد راهنمایی می کند و از سردرگمی نجات می دهد. افکار، اعمال و روابط ما باید در راستای مقصد اصلی؛ یعنی رسیدن به **خدا**، باشد که ما از او بیم و لاجرم به سویش باز می گردیم. آرامش واقعی با حرکت در این مسیر حاصل می شود. هر قدم که با نیت الهی در مسیر بر می داریم، حرکت در خود هدف است. این نگرش دینی به ما انگیزه و نشاط می دهد. اغلب این طور نیست که باید راهی طولانی برویم تا به هدف خود برسیم؛^۲

۱. ر.ک: تهیه و ساخت آزمون هدف در زندگی با تکیه بر اسلام (پایان نامه ارشد مؤسسه آموزشی -

پژوهشی امام خمینی علیه السلام)، محمدحسین قدیری.

۲. همان.

۴ روزی پیامبر ﷺ از کوچه ای عبور می کردند، دیدند تعدادی از مردم جوانی را تشویق می کنند و می گویند این جوان پهلوان است. حضرت پرسیدند: «هَلْ لَهُ مِنْ حِرْفَةٍ؛ آیا شغل یا حرفه ای دارد؟» گفتند: نه. فرمود: «سَقَطَ مِنْ عَيْنِي؛ از چشمم افتاد.»^۱

اسلام دین اعتدال است. همان طور که بی کاری مذموم شمرده شده، اعتیاد به کار نیز خروج از مسیر سلامت جسم و روان و روابط خانوادگی متعادل و سازنده است؛

۵ آنچه جوان در آینه هم نمی بیند، پیر با تجربه در خشت خام می بیند. افراد سال خورده و قد خمیده همچون کمانی هستند که تیر خواسته ها را به هدف می نشانند، پس تجارب آنان را دست کم نگیریم.

چنگ خمیده قامت می خواندت به عشرت



بشنو که پند پیران هیچت زیان ندارد^۲

۱. برای مطالعه بیشتر تر.ک: الفبای کار و کارمندی از منظر اسلام، محمدحسین قدیری، مرکز مدیریت حوزه علمی اصفهان.

۲. حافظ.

⑥ هر کدام از افکار، اعمال، خیالات و کمّ و کیف روابط ما، مانند دانه‌های گردنبند است که با نخ نیت الهی و عبادات (ذکر، تفکر در نشانه‌های خدا، تلاوت و تدبر روزانه قرآن و...) به هم متصل می‌شوند؛
 ⑦ اسلام دستور داده است که زندگی خود را چهار قسمت کنیم:

الف) کار و کسب حلال؛ **ب) عبادت؛**

ج) معاشرت با افراد خیر خواه و معنوی؛ **د) استراحت و تفریح.**

که مورد آخر شارژ سه بخش اول است.^۲ در این برنامه هر روز، روز نویی (نوروز) خواهد بود؛

⑧ اوقات فراغت به معنی عاطل و باطل بودن نیست. خلاقانه‌ترین کارها و ابتکارات در اوقات فراغت دانشمندان پدید آمده‌اند. تابستان را با آموختن مهارت‌های زندگی (خودشناسی، ازدواج موفق، خودکنترلی، هدف‌یابی، ارتباط مؤثر، تفکر انتقادی و...)، زیارت و سیاحت در کنار خانواده، کلاس‌های تقویتی، ورزش، و... خاطره‌انگیز و پربار کنیم؛

۱. ر.ک: داستان تسبیح هدف، محمدحسین قدیری، وبلاگ زندگی آرام؛ ماهنامه قدر، ش ۴۵.
 ۲. قال الامام الکاظم (علیه السلام): اجْتَهِدُوا فِي أَنْ يَكُونَ زَمَانُكُمْ أَرْبَعَ سَاعَاتٍ سَاعَةٌ لِمُنَاجَاةِ اللَّهِ وَ سَاعَةٌ لِأَمْرِ الْمَعَاشِ وَ سَاعَةٌ لِمَعَاشِرَةِ الْإِخْوَانِ وَ الثَّقَاتِ الَّذِينَ يَعْرِفُونَكُمْ عُيُوبَكُمْ وَ يَخْلُصُونَ لَكُمْ فِي الْبَاطِنِ وَ سَاعَةٌ تَخْلُونَ فِيهَا لِلذَّاتِكُمْ فِي غَيْرِ مُحَرَّمٍ وَ بِهِذِهِ السَّاعَةُ تَقْدِرُونَ عَلَى الثَّلَاثِ سَاعَاتٍ. «تحف العقول عن آل الرسول (صلی الله علیه و آله)»، ابن شعبه حرّانی، قم، ج ۱، ص ۴۰۹.

۹ استراحت بدن با فعالیت ذهنی است و استراحت ذهن با فعالیت بدنی. امیرالمؤمنین (علیه السلام) می فرماید: «إِنَّ هَذِهِ الْقُلُوبَ تَمَلُّ كَمَا تَمَلُّ الْأَبْدَانُ، فَابْتَغُوا لَهَا طَرَائِفَ الْحِكْمَةِ؛» این دل ها همانند تن ها خسته و افسرده می شوند، پس برای رفع ملالت و افسردگی آن ها از سخنان حکمت آمیز و زیبا کمک بگیرید!؛

۱۰ روان پزشک مشهوری می گفت:

به افراد توصیه می کنم شاغل باشند. حتی اگر شغلی ندارند، برای افزایش سلامت روان و مهار اضطراب و افسردگی، به نفع خود افراد است که برای مثال شن های همسایه را رایگان به داخل ساختمان ببرند یا به گل های باغچه آن ها برسد.^۲



۱. نهج البلاغه، حکمت ۹۱.

۲. دکتر خلیل مؤمنی (متخصص اعصاب و روان - روانپزشک).

مسابقات

بازرگ منج



نورالله امین جراحی

موضوع اصلی: مسابقات فرهنگی و تربیتی

موضوع فرعی: مسابقه منج

مفاطم: مبلغان و مربیان دانش آموزی

قالب: مقاله کوتاه

مدت زمان تقریبی مطالعه: ۷ دقیقه

مقدمه

این مسابقه برای سنین بالای ۸ سال قابل اجراست، به شرط این که مفاهیم مورد استفاده در بازی و شرایط آن با مخاطب متناسب شود، هرچند برای دانش آموزان دختر و پسر متوسطه اول بیش تر جذاب خواهد بود.

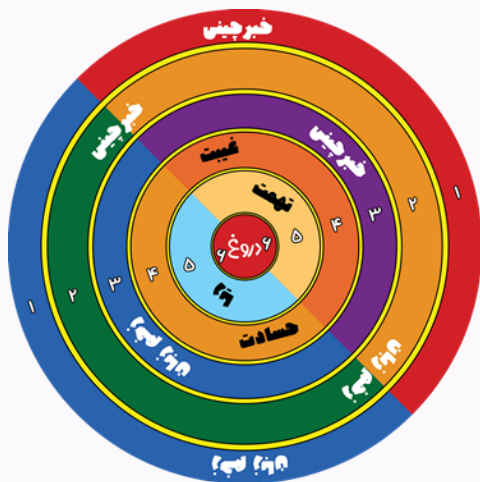
وسایل مورد نیاز: کاور رنگی، وسیله انتخاب عدد (دارت، توپ های داخل کیسه، تاس یا مکعب و...).

فضای مورد نیاز: غرفه های نمایشگاهی، کلاس های اردویی، بوستان و حیاط مدرسه.

تعداد شرکت کننده: بین ۱۲ تا ۱۶ نفر.

اهداف:

- ۱ انتقال مفاهیم دینی و اعتقادی؛
- ۲ افزایش اطلاعات عمومی؛
- ۳ ایجاد زمینه همکاری، مشارکت و هماهنگی از طریق بازی گروهی؛
- ۴ ایجاد شور و نشاط و هیجان؛
- ۵ افزایش اعتماد به نفس.



توضیح بازی

این بازی برگرفته از بازی مشهور **منچ** است. مخاطب در قالب **بازی گروهی**، با طی کردن مسیر و عبور از چالش‌های متفاوت و رسیدن به مقصد در انتهای بازی، برنده محسوب می‌شوند. تفاوت اجرای این سبک با بازی مشهور منچ در این است که در این شیوه اجرا، خانه‌های **خوبی**، **بدی** و **سؤال** گنجانده شده است. مخاطب در خانه خوبی، ضمن آشنایی با افعال معروف، نتیجه آن را در بازی که حرکت رو به جلو است، می‌بینید و با قرار گرفتن در خانه بدی، ضمن آشنایی با

افعال منکر، نتیجه آن که توقف یا جریمه در مسیر حرکت است، متوجه می شود. خانه های سؤال، نشان دهنده امتحانات زندگی است که در صورت موفقیت در آن، موجب رشد و حرکت رو به جلو می شود.

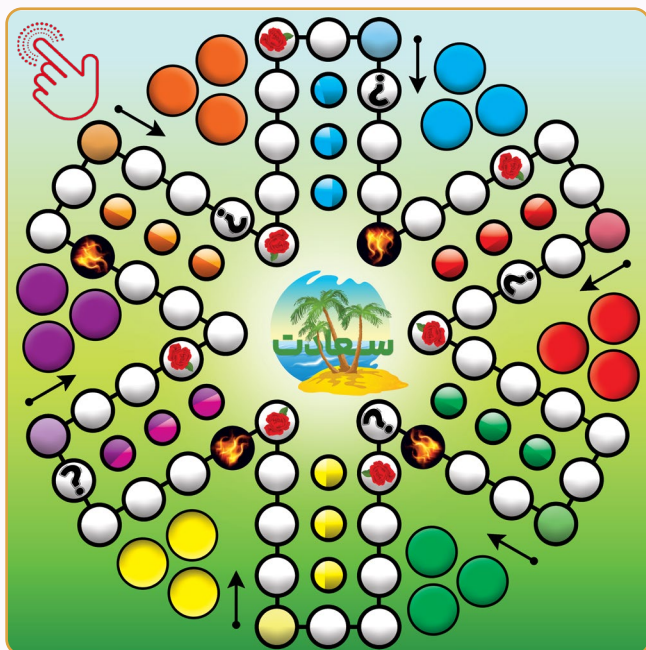
➤ نحوه اجرا

در ابتدا شرکت کنندگان در قالب گروه های ۳ تا ۴ نفره تقسیم می شوند. یک نفر از اعضای گروه، مسئول به دست آوردن امتیاز یا عدد لازم جهت حرکت اعضای گروه، مشخص می شود. به صورت قرعه یا با توافق، بازی از یک گروه شروع می شود. طبق قوانین مشهور منچ، می توان تعیین کرد که کسب عدد ۶ مجوز ورود بازیکن به صحنه مسیر است.

اگر در طول بازی، بازیکن در خانه خوبی ها قرار گرفت، سه خانه به جلو می رود. اگر در خانه بدی ها قرار گرفت، براساس نظر مربی یا توافق اولیه بازی، یک خانه به عقب بر می گردد یا یک نوبت از بازی محروم می شود. اگر در خانه سؤال قرار گرفت، با پاسخ صحیح، یک خانه به جلو می رود و اگر پاسخ صحیح ارائه نکرد، در همان خانه می ماند.

گروهی برنده بازی می شوند که دو نفر از اعضای گروه داخل صحنه بازی شده، به مقصد بازی (بهشت یا سعادت) رسیده باشند.

جهت دانلود
فایل با کیفیت بتر
تصویر را لمس
کنید.



چالش‌های اجرایی بازی

① تعداد و سائز خانه‌های منچ، حتماً براساس سائز چاپی بتر بازی تنظیم شود؛ چون در نحوه قرار گرفتن شرکت‌کننده، بسیار مؤثر است. در صورت طراحی جدید، تعداد خانه‌ها و اندازه هر خانه، باید متناسب با ابعاد بتر تعریف شود؛ یعنی اگر اندازه بتر چاپ شده کوچک است، مثلاً ۳ در ۳، با طراحی مجدد، تعداد خانه‌ها کم‌تر از بتر پیشنهادی

پیوست این نوشتار لحاظ شود. برای نظم بهتر بازی، اندازه هر خانه بازی کم تر از ۳۰ در ۳۰ سانتی متر نباشد؛

۲ در تعداد خانه های خوبی و بدی و سؤال، حتماً دقت شود که خانه های خوبی بیش تر باشد؛ چون فرصت کارهای خوب در دنیا بیش تر است. نسبت پیشنهادی تعداد خانه های چالشی، بدین گونه پیشنهاد می شود: هفت خانه خوبی، پنج خانه سؤال و چهار خانه بدی؛

۳ در چینش خانه های چالشی دقت شود و خانه خوبی جایی قرار داده نشود که مخاطب با استفاده از آن در خانه بدی قرار بگیرد. به عنوان مثال، خانه سؤال جایی طراحی نشود که مخاطب با پاسخ صحیح، در خانه بدی قرار بگیرد یا بعد از خانه خوبی، مخاطب با حرکت سه خانه به جلو، در خانه بدی قرار گیرید.



چند نکته:

- ① مربی محترم دقت داشته باشد که قواعد و قوانین بازی در این نوشتار به صورت پیشنهادی و براساس **تجربه میدانی** ارائه شده است. در نتیجه، مربی مختار است با توجه به اقتضائات مخاطب و محیط، قوانین و شرایط بازی را تغییر دهد؛
- ② حذف بازیکن با قرار گرفتن دو بازیکن در خانه صورت نمی‌گیرد؛
- ③ از هر گروه، يك نفر مأمور انداختن تاس است که رسماً از بازی در داخل صفحه محروم می‌شود و فقط باید کسب امتیاز را مدیریت کند؛
- ④ سؤالات مربوط به خانه‌های سؤال، متناسب با **سن** و **جنس** بازیکن انتخاب شود؛ برای مخاطب ابتدایی سؤالات **مصدافی**، برای مخاطب راهنمایی سؤالات **توصیفی** و برای مخاطب متوسطه دوم **استدلالی** توصیه می‌گردد؛
- ⑤ پیشنهاد می‌شود جهت جذابیت بازی، از خانه سؤال به عنوان خانه مسابقه استفاده شود؛ یعنی از بازیکن بخواهید یک سری چالش‌ها، همراه با حرکات فیزیکی (مانند حمل لیوان آب با سر در یک مسیر مشخص) را انجام دهد. در این صورت، باید زمان توسط مربی مدیریت شود.

نمونه های محتوایی برای این بازی

• سوالات مناسب مقطع ابتدایی:

- ① از احترام به پدر و مادر چند مثال نام ببر!
- ② قبل از خواندن نماز، چه کارهایی باید بکنیم؟
- ③ چه کارهایی امام زمان علیه السلام را خوشحال می کند؟
- ④ انجام چه کارهایی امام زمان علیه السلام را ناراحت می کند؟
- ⑤ هنگام تلاوت قرآن باید چگونه باشیم؟
- ⑥ حرم امام علی علیه السلام در کدام شهر قرار دارد؟
- ⑦ در کربلا حرم کدام امام است؟
- ⑧ کدام نماز واجب سه رکعتی است؟
- ⑨ دوست خوب باید چه ویژگی هایی داشته باشد؟
- ⑩ حرم کدام امام در مدینه قرار دارد؟
- ⑪ پنج تن آل عبا علیهم السلام چه کسانی هستند؟



● سوالات مناسب مقطع متوسطه:

- ۱) چرا انسان به دین نیازمند است؟
- ۲) از علل موفقیت انقلاب اسلامی یک نمونه نام ببرید!
- ۳) چرا باید در برابر زور و استکبار ایستادگی کنیم؟
- ۴) از فروعات دین خمس، زکات، تولی، تبری و... را توضیح دهید!





مسیحیت در مدارس



احمد عباسی

موضوع اصلی: ادیان و فرقه‌های انحرافی

موضوع فرعی: مسیحیت در مدارس

مقاطب، میثاق و مریبان دانش‌آموزی

قالب: مقاله کوتاه

مدت زمان تقریبی مطالعه: ۴ دقیقه

اشاره

حضور مسیحیت در ایران قدیم، قدمتی دیرینه دارد و به دوران **اشکانیان** بازمی‌گردد. گواه این ادعا، کلیسای «**تادئوس مقدّس**» یا «**قره کلیسا**» در چالدران آذربایجان غربی است که عنوان قدیمی‌ترین کلیسای جهان را یدک می‌کشد. تا امروز، هم‌وطنان مسیحی مادر کنار مسلمانان با صلح و صفا زندگی کرده‌اند و نظام اسلامی نیز چتر حمایت‌های خود را از آنان دریغ نکرده است؛ اما در قرون اخیر گروه‌های تبلیغی از مسیحیان ممالک اروپایی راهی ایران شده، درصدد تغییر مذهب مسیحیان ساکن ایران (عمدتاً ارتدکس)، به مذهب **پروتستان** و **کاتولیک** بوده‌اند. این گروه‌های تبلیغی به **مسیحیان تبشیری** معروف

هستند که موفق به تغییر مذهب شماری از مسیحیان ایرانی شده‌اند. به مرور مسیحیان تغییر مذهب داده، خود به مسیحیان تبشیری تبدیل شده، بین مسلمانان به تبلیغ مشغول شدند.

منظور از بشارت در مسیحیت تبشیری، این است که آنان مدعی اند حامل خبر خوش (بشارت) نجات از طریق ایمان به **حضرت عیسی مسیح (ع)** هستند. گرچه از تعداد گروندگان مسلمان به مسیحیت آمار دقیقی در دست نیست؛ اما برآوردهای میدانی، جمعیتی حدود **۵۰ تا ۶۰ هزار نفر** را تخمین می‌زنند. تبلیغ مسیحیت در همه جای ایران در جریان است؛ اما فعالیت آن‌ها در برخی نقاط، مانند مناطق شمالی کشور، تهران، البرز،

همدان، خراسان، خوزستان، مرکزی و کردستان

بیش‌تر به چشم می‌خورد. این مسیحیان

تبشیری برای تبلیغ بین اقشار مختلف

جامعه، برنامه‌های مخصوصی دارند و

از آن‌جا که مخاطب این نوشته، **مربیان**

و **مبلغان دانش‌آموزی** هستند، توضیحاتی

در مورد فعالیت مسیحیت تبشیری در این

حوزه و در چند بخش ارائه می‌شود.



هدف از تهیه این مطالب، آمادگی مبلغین عزیز در مواجهه با دانش آموزانی است که تحت تأثیر این مسیحیت، شبهاتی در ذهن شان شکل گرفته است یا نسبت به مسیحیت نظر مثبتی دارند؛ چراکه نفوذ این افراد بین دانش آموزان جدی است.



جهت مشاهده رمزینه را لمس کنید.

وقتی سخن از **نفوذ** می‌زنیم، منظورمان کارهایی شبیه کلیپی است که می‌توانید با اسکن کیوآر کد (رمزینه) رو برو آن را مشاهده بفرمایید:

آن‌ها به صورت خزنده بین دانش آموزان **ابتدایی** تا **دیرستان** نفوذ می‌کنند که در این فرصت به قالب‌هایی که تبشیری‌ها برای تبلیغ مسیحیت استفاده می‌کنند، می‌پردازیم. به طور کلی می‌توان این فعالیت‌ها را در قالب‌های زیر خلاصه کرد:

① داستان

داستان یکی از قالب‌هایی است که مسیحیان تبشیری محتوای خود را در آن ارائه می‌کنند. نمونه زیر، داستانی است که با مضامین مسیح به **زبان کودکان** آماده شده:

چه کسی در پادشاهی خدا بزرگ‌ترین خواهد بود؟



یک روز تعدادی از والدین کودکان خود را برای دیدن عیسی نزد او آوردند. بعضی از مادران با فرزندان کوچک در آغوش شان آمده بودند. آن‌ها می‌خواستند خداوند دستش را روی کودکان

ایشان بگذارد و برکت شان دهد؛ اما به خاطر جمعیت زیادی که مسیح را احاطه کرده بود، قادر به نزدیک شدن به او نبودند و شاگردان نیز به ایشان گفتند: خداوند را زحمت ندهید! او سرش شلوغ است و برای بچه‌ها وقت ندارد. عیسی از پاسخ شاگردانش خوشش نیامد و به تندی به شاگردان گفت: هیچ وقت بچه‌ها را برنگردانید؛ ملکوت من از کسانی تشکیل شده است که پراعتقاد، پرمحبت، فروتن و بخشنده هستند، درست مثل بچه‌ها. همیشه اجازه بدهید که بچه‌ها نزد من آیند.

بعد مسیح بچه‌ها را یکی یکی در آغوش کشید و به محبت و نرمی بر سر همه بچه‌ها دست کشید و آن‌ها را برکت داد. شاگردان با تعجب این

صحنہ را تماشا می کردند. خداوند توجہ خیلی زیادی بہ این بچہ ہای کوچک نشان می داد.

روزی دیگر شاگردان میان خود بحث می کردند کہ چہ کسی میان ایشان بزرگ ترین است. ہر کدام فکر می کردند خودشان از دیگران مہم تر ہستند. بنابراین از عیسی پرسیدند: چہ کسی در ملکوت خدا از ہمہ بزرگ تر است؟ مسیح بہ سادگی بچہ ای را میان ایشان قرار داد و اعلام کرد: تا زمانی کہ قلب خودتان را عوض نکنید و مثل این بچہ نشوید، وارد ملکوت من نخواہید شد.

یک بچہ سعی نمی کند مہم، ثروتمند، قدرتمند و معروف باشد. او والدینش را دوست دارد و مطمئن است آن ہا از او مراقبت خواہند کرد. ہر کس کہ **فروتن** است و بہ پدر آسمانی خودش مثل یک بچہ اعتماد می کند، در ملکوت خدا بزرگ ترین خواہد بود. مسیح ادامہ داد: شخص را بہتر است یک سنگ بر گردن خود ببندد و بہ اعماق دریا فرو رود تا این کہ یک بچہ را از من دور کند و بہ گناہ بکشاند. مسیح گفت: بچہ ہا در بہشت فرشتگانی دارند کہ آن ہا را محافظت می کنند و ملکوت خدا از این بچہ ہا ساختہ شدہ است.^۱



جهت مشاهده رمزینه را لمس کنید.

لازم به ذکر است که داستان «سرزمین نارنیا» که فیلم سینمایی آن نیز ساخته شده و در تلویزیون کشورمان بارها پخش شده، یک داستان کاملاً مسیحی است که توسط «سی اس لوئیس»،

یکی از برجسته ترین نویسندگان جهان مسیحی به رشته تحریر درآمده است.^۱



جهت مشاهده رمزینه را لمس کنید.

۲ موزیک

موزیک قالب دیگری برای جذاب سازی محتواست که مسیحیان از آن نهایت بهره را می برند. آن ها با ارائه مفاهیم مسیحی در قالب موزیک های کودکان، درصدد جلب توجه کودکان مسلمان هستند.



جهت مشاهده رمزینه را لمس کنید.

۳ انیمیشن

انیمیشن از مهم ترین قالب هایی است که مغفول تبشیری ها نبوده، سرمایه گذاری عجیبی روی آن کرده اند؛

1. <https://www.adyannet.com/fa/news/33652>.

زیرا کودکان با مشاهده انیمیشن، وارد دنیای شخصیت های آن می شوند و نسبت به محتوای واقعی ارتباط نزدیک تری برقرار می کنند.

۴ قالب حقیقی



جهت مشاهده رمزینه را لمس کنید.

مخاطب این قالب، اغلب **نوجوانان** هستند. تبشیری ها برای تولید محتوای مخصوص نوجوانان، به سراغ دغدغه هایی نظیر: رفتار محترمانه با آن ها، نحوه ارتباط، دادن

اعتماد به نفس، درک متقابل و... رفته، متناسب با آموزه های مسیحی به آن دغدغه ها پاسخ می دهند.

بسترهای فعالیت

تبشیری ها تقریباً در هر محیطی که بتوان به مخاطب پیامی رساند، حضور دارند. از سایت ها و وبلاگ های اینترنتی گرفته تا رادیو، شبکه های ماهواره ای، شبکه های پیام رسان، شبکه های اجتماعی، تبلیغات فیلتر شکن ها و حتی فضاهای حقیقی مانند مهدکودک ها و مدارس. آنان بیش تر تمرکز خود را روی **دانش آموزانی** می گذارند که دارای بیش ترین آسیب ها، مانند: فرزند طلاق بودن، داشتن والدین

معتاد، فقر و دیگر مشکلات خانوادگی هستند. آن‌ها با ظاهری زیبا و جملاتی فریبنده، سعی در اغوای کودکان و دانش‌آموزان دارند و بر عنصر محبت تکیه فراوانی می‌کنند؛ درست همان چیزی که کودکان



آسیب‌دیده دوست دارند بشنوند! آن‌ها با تکرار عبارت «پدر آسمانی شما را دوست دارد» سعی می‌کنند چنین القا کنند که خدا در زندگی‌شان نقش پدری مهربان را ایفا می‌کند و کمبودهای زندگی را می‌توان با او در میان نهاد. جالب

است بدانیم که گروه‌های تبشیری در مواجهه با مخاطبین هدف خود، از راه احساسات وارد شده، کم‌تر از عقل و استدلال حرف می‌زنند. در واقع، سخنانی می‌گویند که به مذاق مخاطب خوش بیاید. در قسمت‌های بعدی این مقاله، شبهات مهمی که آن‌ها طرح می‌کنند، بررسی کرده، پاسخ خواهیم داد.

ادامه دارد...



مکعب جادویی



موضوع اصلی: آسیب های اجتماعی

موضوع فرعی: تلفن همراه و افت تحصیلی دانش آموزان

مفادطلب: دانش آموزان مقطع متوسطه

قالب: داستان

مدت زمان تقریبی مطالعه: ۱۰ دقیقه

معصومه باقری ثالث

اشاره

یکی از فرصت های تبلیغی در مدارس، استفاده از **تابلو اعلانات** است که مبلّغان و مربیان پرورشی با نصب مطالب فرهنگی در قالب ها و نمادهای مختلف، به این مهم دست می یابند. یکی از قالب های جذاب برای ارائه محتوای **دینی و فرهنگی**، قالب **داستان** است. این داستان به گونه ای تنظیم شده که مبلّغان و مربیان بتوانند در هر هفته یک قسمت از آن را چاپ و بر تابلو نصب کنند و در انتهای هر بخش سعی شده است به گونه ای انگیزه سازی شود که دانش آموزان برای مطالعه بخش بعدی اشتیاق داشته باشند.

قسمت اول

مثل توپ، خودم را روی تخت پرت می‌کنم. چرا باید این طور بشود؟ افسارکارهایم از دستم در رفته و مثل اسب وحشی روی ذهنم رژه می‌رود. حال خودم را نمی‌فهمم. چرا باید یک امتحان ساده برای من این قدر گران تمام شود؟ اصلاً گیریم از مامان و بابا پنهان کنم؛ با خجالت یک نمره تک‌رقمی در کارنامه‌ام می‌خواهم چه کنم؟ هی روزگار! روزهایی با آلاله سر شاگرد اول یا دوم بودن رقابت داشتم و حالا نمی‌دانم این -۷- نچسب را کجا قایم کنم که نه تنها هیچ‌کس؛ که چشم خودم هم دیگر آن را نبیند.

پاهای یخ‌زده‌ام را در شکمم جمع می‌کنم. این از امتحان جغرافی و آن هم از امتحان زبان که هفته پیش قلّه‌اش را فتح کردم و یک -۱۱- دل‌چسب هم از آن به ارمغان آوردم. نمراتی که این قدر راحت از ذهنم می‌گذرند، اگرچه نوبرانه است؛ ولی طعم گس و تلخی دارد و راستش، نمی‌دانم با کارنامه ترم اول که دودستی تقدیم اولیای گرامی من خواهد شد، می‌خواهم چه کنم؟

حتی اگر بهانه بیاورم که مادرم شاغل است و کارنامه را خودم بگیرم، باز نیاز به امضای والدین دارم تا ناظم مان دست از سرم بردارد و اگر هم امضایشان را جعل کنم، مامان بالاخره روزی می پرسد: «نسیم! کارنامتو گرفتی؟ بیار ببینم چه کار کردی؟» آن وقت باید چه خاکی بر سرم کنم؟ کاش راه فراری داشتم و می توانستم این نمرات درخشان را زیر خاک پنهان کنم؛ بلکه یک گیاه خرزهره ای، چیزی می روید و زیبایی تلاش های من در طول این سه، چهار ماه را به نمایش می گذاشت!

فکرهای مختلف دور سرم می چرخد. خستگی امتحان از یک سو بر دوشم مانده، خستگی این همه فکر و خیال هم از سمتی دیگر دارد مرا از پا در می آورد. سرمای زمستان خودش را به پنجره می کوبد و می خواهد به داخل اتاقم نفوذ کند؛ ولی دل من یک تابستان گرما می خواهد که در آن نه امتحانی باشد و نه مدرسه ای. باید بلند شوم و کاری کنم. فردا آخرین امتحان دست های مرا می بوسد. اگر در درس عربی هم مثل بقیه درس ها حماسه بیافرینم، بعید است مامان و بابا ساده از کنار افت نمراتم بگذرند و کار به جاهای باریک نکشد!

خودم را از روی تخت جمع می‌کنم و پشت میز می‌نشانم. از ردیف کتاب‌هایم، عربی را برداشته، روی میز می‌گذارم. صدای زنگ پیام موبایلم بلند می‌شود. عqlم می‌گوید: «دست به گوشی ات نمی‌زنی!»؛ ولی قلبم می‌گوید: «بگذار ببینم چه کسی پیام داده است؟ شاید کار واجبی داشته باشد!» عqlم می‌گوید: «کار به همین جا ختم نمی‌شود و تا یک ساعت وقتت را در آن اینستای بی‌صاحب تلف نکنی، ول کن نخواهی بود!»؛ ولی قلبم مثل بچه‌ها خودش را لوس می‌کند و می‌گوید: «قول می‌دهم، قول! فقط یک لحظه...» و من حیران در دوراهی مانده، حرف عقل ریش‌سفید با تجربه‌ام را گوش نمی‌کنم. نشان به آن نشان که پیامک تبلیغاتی قالیشویی باعث می‌شود یک ساعت و نیم با آلاله چت کنم! راستش، در تمام این مدت سر عqlم را شیره مالیده‌ام که چت‌مان درسی است؛ ولی خودم می‌دانم که ده دقیقه اول درسی بوده و مابقی زمانم را پای معرفی فلان پیچ و فلان بلاگر سوزانده و خاکستر کرده بودم و حالا در نتیجه، پرندۀ سیاه عذاب وجدان بر شانه‌ام نشسته است.

موبایلم را خاموش کردم و کنار گذاشتم. کتاب را در دست گرفتم. به هر جان‌کدنی بود، باید می‌خواندم. این امتحان آخر را نباید سرسری می‌گرفتم؛ البته ای کاش این شعارها عملی می‌شدند!

قسمت دوم

دست‌هایم را باز می‌کنم و با تمام توان هوای کوه را نفس می‌کشم. خدا بابا را خیر بدهد که ترتیب برنامه امروز را داده تا به قول خودش، بعد از این همه استرس و درس خواندن، واقعاً لازم است ساعاتی را در دل دشت و کوه برای خودمان باشیم. حالا هم با میل خودم از جمعیت فاصله می‌گیرم تا بدون سرو صدای برادر کوچکم و پسرعموی بازی‌گوشم، به صدای طبیعت گوش جان بسپارم. راستش، آن قدر منظره‌ها زیباست که می‌شود استوری بگذارم: من و کوه‌های آلپ، همین الآن یهوئی! فکر خوبی است که باگشت و گذار امروز، اولین بار بلاگری کردن را تجربه کنم. خدا را چه دیدی؛ شاید پیجم رشد کند و دنبال‌کننده‌هایم زیاد شوند! چند وقتی است که به دغدغه‌هایم، یک دغدغه جدید اضافه شده است. هرچه باشد، می‌خواهم این حس دیده شدن و شهرت را تجربه کنم، پس دست به کار می‌شوم؛ زوایای مختلف را امتحان می‌کنم تا زیبایی صورتم را بی‌عیب و نقص در قالب عکس جا بدهم و جملات مثبت و شاد را بالحنی پرنشاط پشت هم بچینم که مخاطب‌پسند باشد.

حدوداً یک ساعتی مشغول تولید محتوا هستم که بابا برایم سوت می‌زند و به سفره نهار اشاره می‌کند. با احتیاط تپه‌ای را که بالا آمده‌ام، برمی‌گردم. همه خانواده دور سفره نشسته‌اند و با پیوستن من به جمع، همه مشغول صرف غذا می‌شوند؛ ولی من اول باید یک عکس هنری از بشقابم بگیرم و به فالور (دنبال‌کننده)‌هایم نشان بدهم که ما هم بلدیم جوج بزیم؛ بعد غذایم را بخورم؛ ولی تا بتوانم یک عکس خوب بگیرم، جوجه‌ها سفت می‌شود و غذا از دهانم می‌افتد. بالاخره دیده شدن، این دردسرهایم را هم دارد و من به عشق این‌که بتوانم مثل مهناز، هم‌کلاسی‌ام، چند k (هزار) فالور داشته باشم، این دردسرهایم را هم باید به جان بخرم. مهناز خیلی وقت است که پیج دارد و تجربه‌اش از من بیش‌تر است. تازه! مهناز هیچ خط قرمزی برای خودش ندارد؛ از استوری‌های مختلف در ماشین این پسر و آن پسر گرفته، تا مهمانی‌هایی که اگر بابای من بفهمد، تکه بزرگم گوشتم خواهد بود و من نمی‌دانم چطور با محدودیت‌های خانواده‌ام و بی‌تجربگی و تازه‌کاری خودم، روی دست مهناز بلند شوم تا دیگر این قدر در کلاس پز ندهد و خودش را دست بالا و باکلاس نداند!

امروز هم می‌گذرد و ما به خانه برمی‌گردیم، در حالی که من لذت والیبال بازی کردن با عمو را از دست داده بودم. هم چنین نتوانستم کنار زن عمو بنشینم و با هم لباسی زیبا برای عیدمان انتخاب کنیم. تازه! بابا با پسر کوچولوها آب بازی کرده بود و من نتوانستم در هیجان خیس کردن بابا و عمو از ته دل به موهای خیس عمو و پیراهن به تن چسبیده بابا بخندم و کیف کنم. به جای آن، یک عالم پست گذاشته و چندین لایک گرفته بودم و تک تک کامنت‌هایم را خوانده و جواب داده بودم!



قسمت سوم

می خواهم حواسم را سر کلاس جمع کنم؛ ولی نمی شود! هرچه تلاش می کنم که پلک هایم را کمی بیش تر باز نگه دارم، موفق نمی شوم. آخر سر کلاس ریاضی وقت چرت زدن است؟ اگر درس را سر کلاس خوب نفهمم، هرچه در خانه خودم بخوانم هم آن را یاد نمی گیرم. این دلیلی بود که هرچند وقت یکبار پایم را نیشگون بگیرم تا چرتم بپرد؛ ولی نمی دانم چرا یک دفعه با صدای جدی خانم معلم از جا پریدم: «نسیم حیدری! چرا سر کلاس چرت می زنی؟» هول می شوم و می گویم: «ما؟ نه خانوم، ما بیداریم!»؛ ولی معلم مچم را گرفته و دیده که نشسته خوابم برده، به همین دلیل می گوید: «پاشو! پاشو! برویه آبی به سر و صورتت بزن و برگرد!» چاره ای نیست. شرمنده از پشت میز بلند شدم و از کلاس بیرون آمدم. ای خاک بر سر من! آبرویم پیش خانم اسکندری رفت. فقط تا حالا سر کلاس ریاضی خوابم نبرده بود که این هم به افتخاراتم افزوده شد. این ثمره بیدار ماندن تا اذان صبح است دیگر! وقتی شب ها مثل جغد، با چشمانی گرد به گوشی خیره شده ام، روزها نباید مثل خفاش چرت بزنم؟ ولی خودمانیم ها! چقدر داستانش قشنگ بود. اگرچه دو شب است که

تا طلوع آفتاب چشم روی هم نمی گذارم؛ ولی یک رمان ۴۰۰ صفحه‌ای را خوانده‌ام و حالا هم در راهروهای مدرسه دارم تلوتلو می خورم.

خوش به حال عسل! شخصیت اصلی رمان؛ آن قدر خانواده پولداری دارد که اصلاً مدرسه نمی رود و تمام وقتش را به خوش گذرانی و مسافرت می گذراند. بیچاره من که مجبورم برای این که در آینده یک کاره‌ای در این مملکت بشوم، از هشت صبح باید تا یک و دو بعد از ظهر در مدرسه جان بکنم! اگر از عصبانیت بابا نمی ترسیدم، می گفتم: دیگر نمی خواهم درس بخوانم. اصلاً می خواهم بروم سراغ هنر یا والیبال؛ چه می دانم؟! روی سکوی کنار حیاط می نشینم و به ساختمان دوطبقه مدرسه مان نگاه می کنم. روزگاری عاشق درس و مدرسه بودم و حالا واقعاً خسته و کلافه‌ام. نمی دانم این اثر رمان‌هایی است که می خوانم یا آدم‌هایی که پیچ‌شان را دنبال می کنم؛ ولی حسابی عوض شده‌ام. خوب می دانم که من دیگر آن نسیم سابق نیستم؛ دختری که افتخار خانواده و معلم‌هایش بود، کجا رفت؟ نسیمی که شاگرد اول کلاس بود؛ نسیمی که اگر نوزده و هفتاد و پنج صدم می گرفت، ناراحت می شد، حالا چطور با نمرات ناپلئونی فشار خون مادرش را بالا و پایین می کند؟!

در مدت سه، چهار ماه گذشته آن قدر نمراتم افت کرده است که صدای مدیرمان هم درآمده. آن روز صدایم کرده، می‌گوید: «خانم حیدری! اگر مشکلی پیش آمده یا اتفاقی در خانواده افتاده، بگو! شاید من بتوانم کمکت کنم!» بیچاره فکر می‌کند شاید مادر و پدرم طلاق گرفته‌اند یا اتفاق وحشتناکی افتاده که در این مدت کم از آن دختر سرزنده فعال و درس خوان، یک دختر خسته و تنبل باقی مانده است. راستی کدام کابوس روی زندگی من افتاده که هرچه می‌خواهم و بلند می‌شوم، سر از این خواب آشفته بر نمی‌دارم؟

از جا بلند می‌شوم و پشت مانتویم را با دست می‌تکانم و با قدم‌هایی که روی زمین کشیده می‌شوند، به سمت کلاس می‌روم. کاش بهانه‌ای داشتم که امروز مدرسه را می‌پیچاندم و به خانه برمی‌گشتم. دلم می‌خواست با همین لباس فرم روی تخت خواب بیفتم و چشم‌هایم را ببندم و به خواب بروم؛ ولی حالا باید یک زنگ و نیم دیگر روی صندلی‌های چوبی صاف بنشینم و با چشمانی باز، خواب ببینم تا خیال مادر و پدرم راحت باشد که دخترشان دارد پله‌های موفقیت تحصیلی را یک به یک طی می‌کند و طی می‌کند؛ البته از بالا به پایین!

قسمت چهارم

نمی‌توانم تمرکز کنم؛ فکرم درگیر یک پیشنهاد است! دیشب اکانتی به نام «سامان» پیام داده بود که یک پیشنهاد شغلی برایم دارد. شماره‌اش را هم فرستاده بود. راستش وقتی به بابا گفتم، گفتم: «این‌ها همه کلاه‌برداری است! حواست را به درست جمع کن؛ بلکه دکتری، مهندسی، چیزی بشوی!» به مامان هم که گفتم، اگرچه هنوز به خاطر کارنامه‌ام بین مان شکرآب بود؛ ولی تا آخر به حرف‌هایم گوش کرد و فقط یک جمله گفت: «به نظر من، تو هنوز آن قدر بزرگ نشده‌ای که از این صفحه‌ی مکعبی قدر یک کف دست بتوانی درست استفاده کنی.» من از حرف مامان سر در نیاوردم؛ ولی به نظرم آن قدر بزرگ شده‌ام که بتوانم درآمد داشته باشم و دستم در جیب خودم باشد، پس یواشکی در اتاقم با آن شماره تماس گرفتم. راستش اگر کمی قبل‌تر بود، می‌ترسیدم و خلاف دستور پدر و مادرم عمل نمی‌کردم؛ ولی حالا جسارتی را در خودم احساس می‌کردم که می‌توانم خودم برای خودم تصمیم بگیرم. وقتی تماس گرفتم، فهمیدم نه؛ این کاری نیست که بدون اطلاع و نظر و اجازه‌ی پدرم قادر به انجامش باشم! خلاصه بخواهم بگویم، آن مرد

می‌گفت با عکس‌ها و استوری‌هایی که از خودم گذاشته‌ام، فهمیده که من استعداد «مدل شدن» را دارم! او می‌گفت صاحب یک تولیدی بزرگ لباس زنانه است و از من خواست لباس‌های تولیدی‌اش را پوشم و او برای کانالش عکاسی کند و در پیجش به اشتراک بگذارد و در ازای آن درآمد خوبی خواهم داشت. دیشب وقتی تماس را قطع کردم، بسیار هیجان داشتم؛ چون مبلغی که آن مرد گفته بود، بسیار وسوسه‌انگیز بود؛ ولی بعد با خودم فکر کردم که من در خانواده‌ای سنتی و مذهبی چشم به جهان گشوده‌ام و قبح این کارها در خانه ما آن قدر زیاد هست که اگر بابا بفهمد، از موبایلم تحریم خواهد شد تا دیگر پیجی نباشد که بخواهد چنین پیشنهادهایی را برایم به ارمغان بیاورد. بدون اطلاع مامان و بابا هم نمی‌شود چند ساعت در روز به جای مدرسه رفتن، در تولیدی آن مرد مشغول عکاسی باشم.

اصلاً من نمی‌فهمم چرا مادر و پدرم باید این قدر عقب مانده و قدیمی فکر کنند؟ چه اشکالی دارد؟ این جویری هم کار می‌کنم و پول درمی‌آورم، هم می‌توانم کمک خرج بابا باشم. به قول خودش، دیگر برای یک لقمه نان حلال این همه لازم نیست اضافه‌کاری و شیفت شب

بایستند! راستی، درآمد شغل‌های این‌طوری، حلال است؟ چه می‌دانم!
 من خیلی از دین و مذهب سر در نمی‌آورم؛ ولی دلم می‌خواهد حالا که
 درست درس نمی‌خوانم، لااقل پول در بیاورم؛ شاید این‌طوری کم‌تر از
 مامان و بابا و معلم‌ها سرکوفت بشنوم!

همین که صدای زنگ تفریح را می‌شنوم، نگاهم را از دهان خانم علوی
 می‌گیرم و سرم را روی میز می‌گذارم. خدا شاهد است یک کلمه از درس
 را نفهمیدم و فقط مثل بزم معلم را نگاه کردم. دستی آرام روی شانه‌ام
 می‌نشیند! سرم را بلند می‌کنم. خانم علوی، مهربانانه و مادرانه نگاهم
 می‌کند! بدون هیچ حرفی دستم را می‌گیرد و به دنبال خودش می‌کشد.
 مثل مادری که فرزندش را در بازاری شلوغ به دنبال می‌کشد. پشت
 سرش، در راهروی اصلی مدرسه می‌روم تا یک کلاس خالی پیدا کند.
 بعد که کنارم روی یک نیمکت نشست، گفت: «بدون مقدمه چینی
 می‌ریم سراغ اون مسئله‌ای که این‌طور ذهنت رو مشغول کرده! می‌تونی
 به من اعتماد کنی و از سیر تا پیاز ماجرا رو برام تعریف کنی!» منم که
 انگار منتظر یک بفرما بودم، واقعاً از سیر تا پیاز ماجرا را گفتم؛ از خیلی
 قبل؛ از افت تحصیلی تا سودای شهرت و دیده شدن و بعد تأسیس و

گسترش پیج شخصی ام تا ده k دنبال کننده و در آخر هم این پیشنهاد کاری و سوسه انگیز پرسود! من یک کله می گفتم و خانم علوی گوش می کرد.

کاغذ و خودکاری از جیبش درآورد و روی نیمه بالای صفحه بزرگ نوشت: «تاریخ خرید تلفن همراه»؟ از من می خواهد که فضای جلوی دو نقطه را با تاریخ درست، پر کنم! کمی که فکر می کنم، یاد می آید که موبایلم کادوی تولدم است! تاریخ را که می نویسم، خانم علوی در نیمه پایینی صفحه خلاصه حرف هایی را که زده ام، به صورت تیتروار می نویسد: افت تحصیلی، کسلی و بی حوصلگی، برهم خوردن ریتم خواب و... هرچه لیست خانم علوی پرتر می شود، چشم های من از تعجب گشادتر می شوند!

شماره دهمی را که روی کاغذ نوشت و دهمین تغییر در زندگی مرا مقابل چشمانم گذاشت، روبه روی آن تاریخ تولدم را هم نوشت. یک لحظه خودم هم گیج شدم؛ خدای من! یعنی همه این اتفاقات زیر سر این مکعب اندازه یک کف دست است؟ خانم علوی می داند که نباید رشته بهت و حیرتم را با کلام پاره کند، پس سکوت می کند و من عجیب

گیر کرده ام! می خواهم خودم را گول بزنم که این ها دروغی بیش نیستند؛ ولی متأسفانه درست بودند. بعد از باز شدن پای گوشی به زندگی من، این همه اتفاق تلخ برایم افتاده است؛ چرا؟ این چرا، خانم علوی را به حرف واهی دارد: «چون مدیریت استفاده از گوشی رو عقلت به دست نگرفت! تو می تونستی با همین موبایل هزار اتفاق و تغییر خوب در زندگیت رقم بزنی!»

حرف هایش را دیگر نمی شنوم؛ کاش از همان اول، قبل از این که گوشی داشته باشم، یاد می گرفتم که مدیریت زندگی ام را به دست عقلم بدهم، تا این قدر بلا بر سرم نیاید!



بار خدایا، قدرتت ستودنی، نامت به یادماندنی و یادت
همیشگی است.

ای آن که فصل ها را به وجود آورده ای تا دنیایمان
یکنواخت نباشد و رنگارنگی را به رنگ ها ارزانی
داشته ای تا زندگی مان زیباتر شود.

چه دل نشین است پاییز و رنگ های متفاوتش و چه
لذت بخش است آغاز کسب علم و دانش.
خدایا، تو را سپاس که انسان را بیهوده خلق نکرده ای و
به او لیاقت تعلیم داده ای.

معبودا، توفیق کسب علم و علم آموزی را نصیب ما و
فرزندانمان فرما تا جاهل نمیریم و آگاه بمانیم.

ایها، چه دل نشین است رفتن دانش آموزان در پی
کسب علم، و چه لذت بخش است دیدن دوباره آن ها.
خداوندا، فرزندان و دانش آموزانمان را یاری فرما که در
پی کسب تعلیم و تربیت کوشا باشند و آن را به دیگران
نیز هدیه دهند.